

الگوی حاکم بر مناسبات امریکا و رژیم صهیونیستی

محمدحسین جمشیدی^۱

حسین کرمی نژاد^۲

محمد یوسف‌وند^۳

محمود بیات^۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۲۵

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۸/۰۴/۰۲

فصلنامه علمی آفاق امنیت / سال دوازدهم / شماره چهل و دوم - بهار ۱۳۹۸

چکیده

حمایت‌های بی‌نظیر امریکا در تشکیل و تداوم حیات رژیم صهیونیستی باعث شده است تا اکثر پژوهشگران مسائل بین‌المللی، روابط امریکا با این رژیم را با تعبیری از قبیل روابط خاص و راهبردی عنوان نمایند. به رسمیت شناخته شدن رژیم صهیونیستی از سوی ترومن، رئیس‌جمهور وقت امریکا، تنها پس از ۱۱ دقیقه از اعلام تأسیس رژیم صهیونیستی، اوج حمایت دیپلماتیک دولت امریکا از این رژیم محسوب می‌شود. پس از تشکیل نیز، حمایت‌های دولت امریکا از این رژیم به تدریج در ابعاد مختلف اقتصادی، نظامی، سیاسی و امنیتی گسترش یافت؛ به گونه‌ای که اگر حمایت‌های امریکا نبود، امکان از بین رفتن این رژیم در همان اوایل تأسیس وجود داشت. بر این اساس، این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی به دنبال ارائه الگویی برای چگونگی بررسی و ارزیابی روابط امریکا و رژیم صهیونیستی است. در واقع، این الگو در پاسخ به فهم درست از چرایی حمایت‌های امریکا از رژیم صهیونیستی مطرح شده است. لذا استدلال اصلی این مقاله - برخلاف بسیاری دیگر از پژوهشگران که بر تک‌بعدی بودن علت این مسئله تأکید دارند - این است که شناخت الگوی حمایت امریکا از رژیم صهیونیستی با ترکیب سه متغیر «نفوذ لابی‌های صهیونیستی بر فرایند سیاست‌گذاری امریکا»، «منافع راهبردی مشترک» و بالاخره «زمینه‌های تاریخی و فرهنگی مشترک» میسر می‌شود.

واژگان کلیدی

روابط امریکا و رژیم صهیونیستی؛ منافع راهبردی؛ زمینه‌های فرهنگی مشترک؛ لابی‌های صهیونیستی

۱. دانشیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس

۲. نویسنده مسئول: دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس

۳. دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات امریکای شمالی دانشگاه علامه طباطبائی

۴. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد معارف اسلامی و علوم سیاسی دانشگاه امام صادق (ع)

jamshidi@modares.ac.ir

karaminezhad@yahoo.com

yusefvand@gmail.com

bayat1392@gmail.com

مقدمه

به رسمیت شناخته شدن رژیم صهیونیستی از سوی ترومن، رئیس جمهور وقت امریکا، تنها پس از ۱۱ دقیقه از اعلام تأسیس رژیم صهیونیستی، اوج حمایت دیپلماتیک دولت امریکا از این رژیم محسوب می‌شود. پس از تشکیل نیز، حمایت‌های دولت امریکا از این رژیم به تدریج در ابعاد مختلف اقتصادی، نظامی و سیاسی گسترش یافت؛ به گونه‌ای که به اعتقاد بسیاری از تحلیلگران اگر حمایت‌های امریکا نبود، امکان از بین رفتن این رژیم در همان اوایل تأسیس وجود داشت. بررسی تاریخ روابط امریکا و رژیم صهیونیستی از «ترومن» تا «ترامپ» مؤید این ادعاست. از این حیث، اکثر پژوهشگران و تحلیلگران مسائل بین‌المللی و سیاست خارجی، روابط امریکا با رژیم صهیونیستی را با تعبیری از قبیل «روابط خاص و ویژه»، «روابط راهبردی»، «روابط بی‌نظیر» و ... بررسی کرده‌اند.

ادبیات موجود در زمینه روابط امریکا و رژیم صهیونیستی، شامل مقالات، کتاب‌ها و پایان‌نامه‌های داخلی و خارجی زیادی می‌شود. به طور کلی، تحلیلگران و نظریه‌پردازان این عرصه (روابط امریکا - رژیم صهیونیستی) سه عامل را برای تبیین روابط عمیق رژیم صهیونیستی و امریکا بر شمرده‌اند. عده‌ای از جمله «جان مرشایمر» معتقدند «نفوذ لابی‌های یهودی در ساختار قدرت امریکا» باعث شده است تا دولت‌های مستقر در کاخ سفید خود را ملزم به رعایت و حفظ منافع ملی رژیم صهیونیستی نمایند. برخی دیگر نیز بر این باورند «منافع راهبردی مشترک» از جمله مقابله با «بنیادگرایی» و «تروریسم» در منطقه غرب آسیا عامل پیوند گسترده این دو بازیگر شده است. فرضیه سوم نیز عنوان می‌کند که پیوندهای مشترک معنایی - که در قالب «صهیونیسم مسیحی» مطرح شده است - می‌تواند الگوی حاکم بر مناسبات امریکا و رژیم صهیونیستی را تبیین نماید. در باب فرضیه نقش لابی‌ها در شکل‌گیری روابط امریکا و رژیم صهیونیستی، به نقش گروه‌های طرفدار رژیم صهیونیستی - که از قوی‌ترین لابی‌های موجود در امریکا به شمار می‌آیند - با عنایت به نظریه‌های تصمیم‌گیری پرداخته شده است. نقش لابی‌های یهودی و اسرائیلی در سیاست خارجی امریکا را می‌توان در چارچوب نظریه‌های تصمیم‌گیری از جمله نظریه «پیوستگی» جیمز روزنا تحلیل نمود. از منظر روزنا باید به گروه‌های ذینفع و لابی‌ها به عنوان «کنشگرانی کمکی» نگریست که در میان حکومت و توده مردم قرار گرفته و از طریق راه‌های ارتباطی به نظام تصمیم‌گیری حکومتی متصل می‌شوند. از طریق همین کانال‌های ارتباطی است که فرایند نفوذ و تأثیرگذاری صورت می‌پذیرد. پیرامون فرضیه «منافع راهبردی مشترک» نیز دیدگاه رئالیست‌ها می‌تواند مورد بهره‌برداری قرار گیرد. رئالیست‌ها باتأکید بر نقش اتحاد در بقای دولت و تأمین امنیت ملی، بر این باورند که پیوندهای



راهبردی و تشکیل اتحاد میان دولت‌ها باهدف مقابله با تهدیدات خارجی از طریق توزیع توانایی‌های نسبی و ایجاد موازنه قوا صورت می‌گیرد. در چارچوب این نظریه، اتحاد امریکا و رژیم صهیونیستی بر مبنای اصول خردگرایی، اهمیت قدرت و اولویت امنیت ملی جهت مقابله با تهدیدات خارجی در منطقه غرب آسیا (بنیادگرایی، تروریسم و صلح خاورمیانه) شکل گرفته است. متغیر «زمینه‌های تاریخی و فرهنگی مشترک» نیز به‌عنوان یکی دیگر از عوامل اصلی در تعمیق روابط امریکا و رژیم صهیونیستی بر مبنای نظریه سازه‌انگاری قابل ارزیابی است. در مفصل‌بندی نظری سازه‌انگاری به‌عنوان راهی میانه بین دو جریان اصلی خردگرایی و انعکاس‌گرایی، تأکید بر مؤلفه‌های فرهنگی و اجتماعی و مفاهیمی چون فرهنگ، هویت و قواعد در روابط بین‌الملل - نه صرف منابع مادی قدرت - از اولویت برخوردار است. بر همین اساس، این انگاره‌هاست که در شکل‌گیری ادراک مثبت امریکا و رژیم صهیونیستی نسبت به یکدیگر و به‌تبع ایجاد روابط ویژه آنها نقش داشته است.

نگارندگان این مقاله بر این باورند که شناخت کامل از الگوی حاکم بر مناسبات امریکا و رژیم صهیونیستی با تجمیع و ترکیب سه متغیر فوق میسر خواهد شد. بدین معنا که هیچ‌یک از متغیرهای سه‌گانه به‌تنهایی نمی‌تواند عامل شکل‌گیری روابط منحصر به فرد امریکا و رژیم صهیونیستی شده باشد. بر این اساس، سؤال اصلی این مقاله عبارت است از اینکه الگوی حاکم بر مناسبات امریکا و رژیم صهیونیستی چیست؟ استدلال اصلی این مقاله - برخلاف بسیاری دیگر از پژوهشگران که بر تک‌بعدی بودن علت این مسئله تأکید دارند - این است که شناخت الگوی حمایت امریکا از رژیم صهیونیستی با ترکیب سه متغیر «نفوذ لابی‌های صهیونیستی بر فرایند سیاست‌گذاری امریکا»، «منافع راهبردی مشترک» و بالاخره «زمینه‌های تاریخی و فرهنگی مشترک» میسر می‌شود. در واقع این سه عنصر تشکیل‌دهنده ریشه‌های روابط منحصر به فرد امریکا و رژیم صهیونیستی، از زمان تشکیل جنبش صهیونیسم تا به امروز بوده است.

سازماندهی این مقاله نیز به این صورت خواهد بود که پس از برشمردن چارچوب نظری، حمایت‌های امریکا از رژیم صهیونیستی در حوزه‌های مختلف مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. سپس به‌صورت مبسوط به تحلیل سه عاملی که در بالا در مورد چرایی حمایت‌های بی‌دریغ واشینگتن از تل‌آویو به آنها اشاره نمودیم، خواهیم پرداخت. در بخش نتیجه‌گیری نیز الگوی حاکم بر مناسبات امریکا و رژیم صهیونیستی ارائه شده است.

چارچوب نظری

در این مقاله با عنایت به عوامل چندوجهی و متنوع در شکل‌گیری و تعمیق روابط امریکا و رژیم صهیونیستی، به نظر می‌رسد یک چارچوب نظری خاص نمی‌تواند به‌طور کامل پاسخگوی مسئله پژوهش باشد. از این حیث، چارچوب نظری مورد استفاده در پژوهش کنونی به صورت ترکیبی آمده است. محور «نفوذ لابی‌های صهیونیستی بر فرایند سیاست‌گذاری امریکا» از منظر «سطح خرد» و بر مبنای نظریه‌های تصمیم‌گیری از جمله «نظریه پیوستگی جیمز روزنا» قابل ارزیابی است. «منافع راهبردی مشترک» و «زمینه‌های تاریخی و فرهنگی مشترک» نیز - به ترتیب در قالب نظریه‌های رئالیستی و سازه‌انگاری، قابلیت انطباق دارد.

نظریه‌های تصمیم‌گیری

نقش لابی‌های یهودی و اسرائیلی در سیاست خارجی امریکا را می‌توان در چارچوب نظریه‌های تصمیم‌گیری از جمله نظریه «پیوستگی» جیمز روزنا تحلیل نمود. روزنا در مقاله معروف «پیش‌نظریه و نظریه سیاست خارجی^۱» با بهره‌جویی توأمان از دو سطح تحلیل خرد و کلان، تجزیه سیاست خارجی را در قالب رهیافتی ترکیبی پی‌جویی می‌کند (Rosenau, 1971:96-97).

از نظر روزنا رفتار سیاست خارجی کشورها تحت تأثیر پنج متغیر مستقل قرار دارد: ۱. منابع فردی؛ ۲. منابع نقش‌گرایانه؛ ۳. منابع حکومتی؛ ۴. منابع اجتماعی؛ ۵. (ملی) ۵. متغیر سیستمیک (محیط بین‌الملل)^۶ (Rosenau, 1966:133). وی هر یک از این متغیرهای پنج‌گانه را دارای تأثیرگذاری مخصوص به خود در کشورهای مختلف می‌داند؛ یعنی میزان تأثیرگذاری هر یک از این مؤلفه‌ها تابع مکانی است که در آن این مؤلفه نقش‌آفرینی می‌کنند. (Rosenau, 1966:133). به‌طور مثال، در خصوص متغیرهای اجتماعی باید گفت که در جوامع سیاسی باز (کشورهای صنعتی و پیشرفته دموکراتیک)، متغیرهای اجتماعی به نسبت جوامع بسته از نقش مؤثرتری برخوردار هستند؛ زیرا در این جوامع کانال‌هایی تعبیه شده تا نیروهای اجتماعی در فرایند تصمیم‌سازی دخیل شوند (Charlebois, 1967: 7). در خصوص امریکا، روزنا معتقد است که متغیرهای «اجتماعی» پس از متغیر «نقش»

-
1. Pre-theories and Theories of Foreign Policy
 2. Idiosyncratic
 3. Role
 4. Governmental
 5. Societal
 6. Systemic



بیشترین سهم را در فرایند تصمیم‌گیری سیاست خارجی امریکا دارند و دیگر متغیرها در درجه بعدی اهمیت قرار می‌گیرند (محمدی نجم و یزدان‌پناه، ۱۳۹۳: ۲۷۴).

در این میان، نقش لابی‌های رژیم صهیونیستی، براساس «منابع اجتماعی» یا همان «متغیرهای اجتماعی»، قابل تطبیق است. متغیرهای اجتماعی شامل تمامی نیروهای اجتماعی مختلفی است که مناسبات سیاسی دولت‌ها اعم از سیاست داخلی و سیاست خارجی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. از منظر روزنا متغیرهای اجتماعی همان «جنبه‌های غیر حکومتی یک جامعه است که بر رفتار آن (دولت) تأثیر می‌گذارد.» متغیرهای اجتماعی شامل ارزش‌ها، ایدئولوژی حاکم بر جامعه، گروه‌های ذی‌نفوذ و فشار و دیگر موارد می‌شود (Rosenau, 1971: 109).

از منظر روزنا باید به گروه‌های ذینفع^۱ و لابی‌ها به‌عنوان «کنشگرانی کمکی^۲» نگریست که در میان حکومت و توده مردم قرار گرفته و از طریق راه‌های ارتباطی به نظام تصمیم‌گیری حکومتی متصل می‌شوند. از طریق همین مسیرهای ارتباطی است که فرایند نفوذ و تأثیرگذاری صورت می‌پذیرد. این گروه‌ها و لابی‌ها هیچ مقام رسمی در حوزه سیاست‌گذاری ندارند و برای این کار باید به افرادی که در درون حکومت چنین قدرت و مسئولیتی دارند، متکی باشند تا این افراد بتوانند ارجحیت گروه‌های ذی‌نفع در حوزه سیاست را به داده‌های تصمیم‌گیری برگردان نمایند (Milbrath, 1967). از این رو، لابی‌ها و گروه‌های ذی‌نفع در کنار نظرات عامه مردم، رسانه‌های مکتوب و الکترونیکی و... از جمله مؤلفه‌های تأثیرگذار بر داده‌های حوزه سیاست علی‌الخصوص سیاست خارجی‌اند. این لابی‌ها جزو اصلی تشکیل‌دهنده محیط داخلی می‌باشند که بر سیاست خارجی تأثیر می‌گذارند (Trice, 1976: 238).

بنابراین، می‌توان گفت که میزان تأثیرگذاری گروه‌های فشار مختلف علی‌الخصوص لابی‌های صهیونیستی به نسبت سایر کشورها از ضریب بالاتری برخوردار است.

نظریه سازه‌نگاری

متغیر «زمینه‌های تاریخی و فرهنگی مشترک» به‌عنوان یکی دیگر از عوامل اصلی در تعمیق روابط امریکا و رژیم صهیونیستی بر مبنای نظریه سازه‌نگاری قابل ارزیابی است. در مفصل‌بندی نظری سازه‌نگاری به‌عنوان راهی میانه بین دو جریان اصلی خردگرایی و انعکاس‌گرایی، تأکید بر مؤلفه‌های فرهنگی و اجتماعی و نه صرف منابع مادی قدرت از اولویت برخوردار است (مشیرزاده، ۱۳۹۷: ۶۰-۵۸). بر این مبنای، ونت تأکید می‌کند که این

-
1. Interest groups
 2. auxiliary actors

انگاره‌هاست که ادراک کشورها نسبت به یکدیگر را شکل می‌دهد. هواداران سازه‌انگاری روندهایی را بررسی می‌کنند که هویت‌ها و منافع کنشگران، از طریق آنها در جریان تعامل اجتماعی مستمر با سایر بازیگران تولید، بازتولید و گاه دگرگون می‌شود (گریفیتس، ۱۳۸۸: ۲۰۴). بنابراین، سازه‌انگاری با مطرح کردن اهمیت مفاهیمی چون فرهنگ، هویت و قواعد در روابط بین‌الملل دیدگاهی اجتماعی به سیاست‌های جهانی ارائه می‌دهد و بر اهمیت ساختارهای هنجاری و نقش هویت در ساخت منافع و کنش‌ها تأکید می‌کند (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۶۵۹). ساختارهای هنجاری یا فکری به‌اندازه ساختارهای مادی اهمیت دارند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۶: ۴۴). استدلال سازه‌انگاران این است که نظام‌های مرکب از افکار، باورها و ارزش‌های مشترک نیز خصوصیت ساختاری دارند و کنش اجتماعی و سیاسی را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهند. از این رو، ساختارهای مادی تنها از طریق ساختار مشترکی که در آن جای گرفته‌اند، برای کنش انسانی معنا پیدا می‌کنند (برچیل و دیگران، ۱۳۹۱: ۳۰۴).

سازه‌انگاری منطق تناسب‌گرایی را پایه اصلی رفتار کشورها می‌داند؛ یعنی روابط کشورها با دیگران نه براساس منطق نتیجه و سود و زیان، بلکه به تناسب نوع هویت و جایگاهی که یک کشور در نظام بین‌الملل برای خود تعریف کرده است، شکل می‌گیرد و بازیگران از قوانینی پیروی می‌کنند که نشانگر نوع هویت و جایگاه ویژه آنها در نظام بین‌الملل است (March & Olsen, 1998: 951). در این میان، سازه‌انگاری اجتماعی به‌طور خاص برای تحلیل سیاست خارجی مناسب است. به این دلیل که برساختگی اجتماعی از این مفروضه شروع می‌شود که کنشگران جهان خود را می‌سازند و این مفروضه در ورای بخش اعظم نوشتارهای مربوط به سیاست خارجی وجود دارد. نقطه عزیمت تحلیل سیاست خارجی چشم‌انداز دولت به‌مثابه کنشگر است و سپس به درون آن جعبه خاص سیاه می‌نگرد. روشن است که سیاست خارجی قلمرو (هرچند محدود) انتخاب است: کنشگران تفسیر می‌کنند، تصمیم می‌گیرند، اعلام می‌کنند و اجرا می‌نمایند. سیاست خارجی حداقل تاحدی عمل برخاستن است، چیزی است که کنشگران تصمیم می‌گیرند که باشد (قهرمان‌پور، ۱۳۸۳: ۲۹۹). سازه‌انگاری به‌نوبه‌خود، توجه ما را به مجموعه‌ای دیگر از عوامل جلب می‌کند که شامل هنجارهای مشترک خبرگان و هنجارهای مشترک جامعه در کل است. کسانی که تأکید بر تأثیر انتظارات ارزشی رفتار به‌گونه‌ای که نزد کارشناسان و خبرگان در یک حوزه خاص است، دارند، آنها را حاملان اصلی هنجارها می‌دانند و با عنوان اجتماعات شناختی یا ائتلاف‌های هوادارانه از آنها یاد می‌کنند. منبع هنجارهای خبرگان می‌تواند دستاوردهای علمی، مفروضه‌های بنیادین



هستی‌شناختی و هنجاری، فلسفه سیاسی، اعتقادات، ارزش‌ها و... باشد. گروهی نیز کل جامعه را حامل هنجارها می‌دانند و بر نقش فرهنگ سیاسی و هویت ملی تأکید دارند. ریشه‌های این فرهنگ یا هویت را می‌توان در اسطوره‌های ملی، تجارب تاریخی، گفتمان‌های سیاسی و... یافت. درواقع، بحث اصلی این است که از این منظر بر این نکته تأکید می‌شود که بخشی از جامعه یا کل آن واجد هنجارهایی مشترک است که انتظار از یک سیاست خارجی مناسب را شکل می‌دهد و این انتظارات مبتنی بر ارزش بر سیاست خارجی دولت تأثیر می‌گذارند. این هنجارها را می‌توان در بر قانون اساسی، نظم حقوقی، اطلاعات مربوط به فرهنگ عمومی و سیاسی (که معمولاً از مطالعات و پیمایش‌های اجتماعی حاصل می‌شود)، دیدگاه‌های احزاب سیاسی و برنامه‌های انتخاباتی و مناظرات پارلمانی جستجو کرد (هادبان، ۱۳۸۲: ۹۳۷-۹۳۶).

به این ترتیب، از منظری سازه‌انگارانه و باتوجه به هنجارهای داخلی و بین‌المللی می‌توان به تحلیل و به‌زعم برخی، تبیین و پیش‌بینی سیاست خارجی کشورها پرداخت. البته گفته می‌شود در صورتی که انتظارات رفتار متناسب در دو سطح داخلی و بین‌المللی متقارب و همگرا باشند، یعنی هنجارهای داخلی و بین‌المللی نزدیک به یکدیگر باشند، پیش‌بینی رفتار امکان‌پذیر می‌شود. اگر حداقل در یک سطح انتظار رفتار متناسب یا هنجار مربوطه وجود داشته باشد، قدرت پیش‌بینی در سطح میانی است. اما در مواردی که هنجارهای بین‌المللی و داخلی در تضاد و تناقض با یکدیگر باشند و یا در هیچ‌یک از دو سطح هنجاری وجود نداشته باشد، نظریه سازه‌انگارانه سیاست خارجی قادر به پیش‌بینی نخواهد بود (Boekle, etal, 1999:10).

بر این اساس، سازه‌انگاری با تأکید بر نقش هویت، سازه‌های تمدنی، عوامل فرهنگی، هویت‌های دولتی و ... به منافع دولت‌ها و الگوهای برآیند از آن (مشیرزاده، ۱۳۹۶: ۳۳۲-۳۳۳) می‌تواند نقشی مبتنی بر «دولت همسو» و «غیرهمسو» یا «دشمن» و «دوست» بدهد. بر مبنای همین چارچوب، «صهیونیسم مسیحی»، به‌عنوان هویت و ارزش مشترک میان رژیم صهیونیستی و آمریکا، نقش مهمی در پیوند و تعمیق روابط آنها داشته است.

نظریه واقع‌گرایی

نظریه واقع‌گرایی در آثار اندیشمندان واقع‌گرای کلاسیک نظیر توسیدید^۱، ماکیاولی^۲ و هابز^۳ و نیز واقع‌گرایان نئوکلاسیک مانند کلازویتز^۴، ادوارد کار^۵، مورگنتا^۶، راینهولد نیبور^۷، آرنولد ولفرز^۸، ریموند آرون^۹، جرج کنان^{۱۰} و ... ریشه دارد (مشیرزاده، ۱۳۹۶: ۸۲-۸۹). نظریه واقع‌گرایی باتأکید بر محورهایی از جمله دولت‌محوری، خردگرایی، اهمیت قدرت، اولویت موضوعات امنیتی، کم‌اهمیتی به نهادهای بین‌المللی، آنارشی نظام بین‌الملل، نابرابری توزیع قدرت، موازنه قوا، اتحاد میان دولت‌ها برحسب ضرورت، منافع ملی، اصل بقا و خودیاری (قوام، ۱۳۸۸: ۳۵۷-۳۶۱) و ... با همپوشانی مفروضات و مبانی نظری خود، چارچوبی مناسب برای ارائه تحلیل علت پیوند و تعمیق روابط امریکا و رژیم صهیونیستی بر محور «منافع راهبردی مشترک» هستند. در این میان، رئالیست‌ها باتأکید بر نقش اتحاد در بقای دولت و تأمین امنیت ملی، بر این باورند که پیوندهای راهبردی و تشکیل اتحاد میان دولت‌ها با هدف مقابله با تهدیدات خارجی از طریق توزیع توانایی‌های نسبی و ایجاد موازنه قوا صورت می‌گیرد. از نظر استفان والت^{۱۱}، نظریه‌پرداز رئالیست تدافعی، دولت‌ها در مقابل دولت‌هایی متحد می‌شوند که منشأ بیش‌ترین تهدید به‌شمار می‌آیند (جعفری، ۱۳۸۹: ۳۸). در چارچوب این نظریه، اتحاد امریکا و رژیم صهیونیستی بر مبنای اصول خردگرایی، اهمیت قدرت و اولویت امنیت ملی جهت مقابله با تهدیدات خارجی در منطقه غرب آسیا شکل گرفته است.

در توضیح علل رابطه امریکا با رژیم صهیونیستی، رئالیست‌ها متغیرها و عواملی همانند اشتراک و قرابت ایدئولوژیک و مسائلی از این دست را نادیده می‌گیرند (زیرا کشورها به‌عنوان کنشگرانی یکپارچه در نظر گرفته می‌شوند که به‌مثابه یک جعبه سیاه عمل نموده و ویژگی‌های درونی آنها بر سیاست خارجی تأثیر چندانی ندارد). در عوض، آنچه از منظر واقع‌گرایان اهمیت می‌یابد وجود رژیم صهیونیستی به‌عنوان متحد وفادار در زمان جنگ سرد و پس‌از آن است. واقع‌گرایان استدلال می‌کنند که در زمان جنگ سرد، رژیم

-
1. Thucydides
 2. Niccolò Machiavelli
 3. Thomas Hobbes
 4. Carl von Clausewitz
 5. E. H. Carr
 6. Hans Morgenthau
 7. Reinhold Niebuhr
 8. Arnold Wolfers
 9. Raymond Aron
 10. George F. Kennan
 11. Stephen Walt



صهیونیستی که توسط کشورهای عربی مرتبط با شوروی سابق محاصره شده بود، ثابت نمود که متحد وفاداری برای آمریکا محسوب می‌شود. از همین رو، منافع آمریکا در منطقه دائماً از طریق اعطای حمایت راهبردی، دیپلماتیک و اقتصادی به رژیم صهیونیستی به پیش می‌رود. رئالیست‌ها به رابطه آمریکا و رژیم صهیونیستی از منظر منفعت ژئوراهبردی این کشور برای آمریکا می‌نگرند. در مجموع، از نظر رئالیست‌ها، آمریکا و رژیم صهیونیستی به منظور پیشبرد منافع ملی و منطقه‌ای خود تصمیم گرفتند تا برای کسب منافع بلندمدت با یکدیگر همکاری نمایند. ماهیت این همکاری حفظ بقای رژیم صهیونیستی و امنیت ژئوپلیتیک آمریکا بوده است (Coates, 2014:82).

حمایت‌های آمریکا از رژیم صهیونیستی

حمایت‌های آمریکا از رژیم صهیونیستی تاکنون به اشکال مختلفی و در سطحی عمیق صورت گرفته است. این حمایت که عمدتاً در سطوح اقتصادی، نظامی، سیاسی و دیپلماتیک به عمل آمده، تأییدکننده فرضیه منحصر و ویژه بودن روابط آمریکا با رژیم صهیونیستی است.

حمایت‌های اقتصادی و نظامی

بارزترین نمود پشتیبانی و حمایت آمریکا از رژیم صهیونیستی در میزان و نوع کمک‌های اقتصادی و نظامی واشینگتن به تل‌آویو بوده است. در سال ۱۹۴۹ با ارائه اولین کمک خارجی آمریکا به رژیم صهیونیستی (با هدف توسعه صادرات و واردات این رژیم به ارزش ۱۰۰ میلیون دلار)، زمینه توسعه اخذ کمک‌های رژیم صهیونیستی از آمریکا به وجود آمد (Ruebner, ۲۰۱۲: ۵). از این سال (۱۹۴۹) تا ۱۹۶۵ تقریباً ۶۳ میلیون دلار کمک سالانه که بیشتر از ۹۵٪ آن به شکل کمک اقتصادی و غذایی بود، به رژیم صهیونیستی داده شد (Sharp, 2007:6). میانگین این کمک‌ها از ۱۹۶۶ (و به دنبال وقوع جنگ شش‌روزه اعراب و رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۶۷ که با برتری نظامی رژیم صهیونیستی بر اعراب خاتمه یافت) تا ۱۹۷۰ به ۱۰۲ میلیون دلار افزایش یافت (Mearsheimer & Walt, 2007: 26). به‌طور کلی، بین سال‌های ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۱ دولت آمریکا به‌طور متوسط سالانه بیش از ۶۰ میلیون دلار به رژیم صهیونیستی کمک‌های اقتصادی و نظامی نموده است (آزادی، ۱۳۸۲: ۲۲۷). در اواسط دهه ۱۹۸۰ مجموع کمک‌های اقتصادی و نظامی آمریکا به رژیم صهیونیستی بین ۳ تا ۳/۵ میلیارد دلار در نوسان بوده است که تقریباً شامل یک‌پنجم بودجه کمک‌های خارجی آمریکا و ارزش آن حدود ۵۰۰ دلار برای هر فرد اسرائیلی است.

با رشد اقتصادی رژیم صهیونیستی و قرارگرفتن در ۴۰ کشور ثروتمند دنیا، در سال ۱۹۹۸ به درخواست مقامات رژیم صهیونیستی و موافقت کنگره و دولت امریکا کاهش کمک‌های اقتصادی ۱/۲ میلیارد دلاری امریکا به رژیم صهیونیستی و ازسوی دیگر، افزایش کمک‌های نظامی به ۶۰ میلیون دلار در سال در دستور کار قرار گرفت. بازه زمان در نظر گرفته شده برای این تغییرات از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰ به مدت ۱۰ سال اعلام شد (Sharp, 2007:2). همچنین ۲۰۰ میلیون دلار برای اقدامات ضد تروریستی، ۱/۲ میلیارد دلار برای اجرای قرارداد وای ریور^۱ و یک میلیارد دلار اعتبار تکمیلی دیگر در راستای کمک نظامی برای سال مالی ۲۰۰۳ به رژیم صهیونیستی اختصاص یافت. در سال ۲۰۰۵، رژیم صهیونیستی ۲/۲۰۲ میلیارد دلار کمک نظامی، ۳۵۷ میلیون دلار کمک اقتصادی و ۵۰ میلیون دلار برای اسکان مهاجران یهودی دریافت کرد. در سال ۲۰۰۶، ۲۴۰ میلیون دلار کمک اقتصادی و ۲/۲۸ میلیارد دلار کمک نظامی به رژیم صهیونیستی داده شد. کنگره امریکا نیز ۴۰ میلیون دلار دیگر را برای اسکان مهاجران یهودی به رژیم صهیونیستی تخصیص داد (Ravid, 2007).

کمک‌های نظامی به رژیم صهیونیستی همان‌گونه که گفته شد، از ۱۹۶۲ رشدی چشمگیر یافت و در سال‌های ۱۹۶۲ تا ۱۹۷۶ به ۵/۹ میلیارد دلار رسید. در این دوره، کمک نظامی ۷۵٪ کمک‌های امریکا به رژیم صهیونیستی را تشکیل می‌داد. از سال ۱۹۶۲ جان اف کندی، رئیس‌جمهور وقت امریکا، فروش رسمی سلاح به رژیم صهیونیستی را نیز آغاز کرد. در این سال امریکا با فروش سامانه‌های موشکی زمین‌به‌هوای هاک به رژیم صهیونیستی موافقت کرد. (عطایی و عالی، ۱۳۹۱: ۲۵۱-۲۵۰)؛ اما در پی جنگ داخلی سال‌های ۷۱-۱۹۷۰ در اردن، زمانی که توان رژیم صهیونیستی برای جلوگیری از حرکت‌های انقلابی خارج از مرزهایش معلوم شد، کمک‌ها به ۷ برابر افزایش یافت. (سعیدی‌نژاد، ۱۳۸۰: ۱۷۷-۱۷۸). این کمک‌ها به‌ویژه بعد از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ رژیم صهیونیستی و اعراب گسترش بیشتری یافت؛ به‌گونه‌ای که تا این زمان، هیچ‌کسی به‌اندازه رژیم صهیونیستی از این کمک‌ها برخوردار نشده است (قنبرلو، ۱۳۸۷: ۱۴۸). پیروزی در این جنگ (مشهور به جنگ یوم کپور^۲ که بازم به پیروزی رژیم صهیونیستی در مقابل اعراب انجامید)، باعث شد تا امریکا کمک‌های نظامی به رژیم صهیونیستی را ۸ برابر افزایش دهد. براین اساس، از سال ۱۹۷۴ به بعد رژیم صهیونیستی سالانه به‌طور متوسط ۳ میلیارد دلار کمک اقتصادی و نظامی دریافت کرده است که در این میان، رقم کمک‌های نظامی در



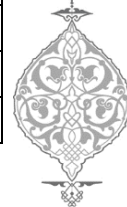
1. The Wye River Accord
2. Yom Kippur War

بالاترین سطح قرار دارد. در این سال از مجموع ۲/۵ میلیارد دلار کمک نظامی، ۱/۵ میلیارد دلار به صورت بلاعوض بود. در طول ده سال بعد آمریکا ۶/۴ میلیارد دلار کمک بلاعوض و ۸/۸ میلیارد دلار وام نظامی برای رژیم صهیونیستی فراهم کرد. از ۱۹۸۵ به بعد سالانه ۱/۸ میلیارد دلار کمک بلاعوض نظامی (در کنار ۱/۲ میلیارد دلار کمک بلاعوض اقتصادی) به رژیم صهیونیستی اختصاص یافت (عطایی و عالی، ۱۳۹۱: ۲۵۱). در سال ۲۰۰۷ نیز، آمریکا کمک‌های نظامی خود را ۲۵ درصد افزایش و به مقدار ۳ میلیارد دلار در هر سال برای یک دوره ده‌ساله رساند (ملکی و محمدزاده ابراهیمی، ۱۳۸۹: ۱۲۵-۱۲۴).

حمایت‌های نظامی آمریکا از رژیم صهیونیستی به تدریج باعث شد که نیروهای مسلح آن به یک ارتش قوی و مجهز به فناوری‌های پیچیده و پیشرفته تبدیل شود. با توجه به این کمک‌ها، رژیم صهیونیستی با دنبال کردن طرح‌هایی مبنی بر حفظ توان نظامی بالا در منازعات منطقه‌ای، با وجود کمبود نیروی انسانی توانست در پی اهداف خود برآید. همچنین کمک‌های آمریکا به رژیم صهیونیستی، این فرصت را به این رژیم داد تا بتواند با ایجاد یک صنعت دفاعی داخلی، به‌عنوان یکی از ۱۰ صادرکننده بزرگ اسلحه در جهان محسوب شود (Zanotti, 2013 : 18). در مجموع، از سال ۱۹۴۹ تا ۲۰۱۷ آمریکا تقریباً مبلغ ۷۹/۸۲۳/۴ دلار کمک نظامی برای رژیم صهیونیستی فراهم آورده است. کمک‌های اقتصادی نیز از ۱۹۴۹ تا ۲۰۰۷ مجموعاً بالغ بر ۳۰/۸۹۷/۰ دلار می‌شوند (Sharp, 2006: 35). رژیم صهیونیستی به‌عنوان بزرگ‌ترین دریافت‌کننده کمک‌های خارجی آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم محسوب می‌شود. اهمیت کمک‌های آمریکا به رژیم صهیونیستی به‌ویژه زمانی روشن‌تر می‌شود که توجه داشته باشیم مجموع کمک‌های آلمان - که بعد از آمریکا، بزرگ‌ترین کشور کمک‌دهنده به رژیم صهیونیستی بوده است - به تل‌آویو در همه انواع آن، از ۱۹۴۵ به بعد حدود ۳۱ میلیارد دلار بوده است. در مورد شکل و نحوه دریافت کمک‌ها نیز رژیم صهیونیستی نسبت به سایر کشورها از امتیازاتی خاص برخوردار است. رژیم صهیونیستی تنها دریافت‌کننده کمک‌های اقتصادی و نظامی آمریکاست که مجبور نیست درباره چگونگی مصرف مبالغ دریافتی پاسخگو باشد یا توضیح بدهد. رژیم صهیونیستی آزاد است تقریباً هر طور که می‌خواهد از هدایا و کمک‌های دریافتی، استفاده کند. همچنین، برخلاف دیگر کشورهایایی که کمک آمریکا را به‌طور قسطی دریافت می‌کنند، رژیم صهیونیستی همه مبلغ کمک را یکجا در اکتبر هر سال تحویل می‌گیرد (وایل، ۱۳۸۳: ۱۷۶).

جدول ۱. کمک‌های امریکا به رژیم صهیونیستی از سال ۱۹۴۹-۲۰۱۷ (میلیون دلار): (۳۵: ۲۰۱۶: Sharp)

سال	مجموع	نظامی	اقتصادی	اسکان مهاجرین	توسعه بیمارستان‌ها و مدارس امریکایی	دیگر کمک‌ها
۱۹۴۹-۱۹۹۶	۶۸/۰۳۰/۹	۲۹/۰۱۴/۹	۲۳/۱۲۲/۴	۸۶۸/۹	۱۲۱/۴	۱۴/۹۰۳/۳
۱۹۹۷	۳/۱۳۲/۱	۱/۸۰۰/۰	۱/۲۰۰/۰	۸۰/۰	۲/۱	۵۰/۰
۱۹۹۸	۳/۰۸۰/۰	۱/۸۰۰/۰	۱/۲۰۰/۰		-----	-----
۱۹۹۹	۳/۰۱۰/۰	۱/۸۶۰/۰	۱/۰۸۰/۰	۸۰/۰	-----	-----
۲۰۰۰	۴/۱۳۱/۸۵	۳/۱۲۰/۰	۹/۴۹/۱	۷۰/۰	۲/۷۵	-----
۲۰۰۱	۲/۸۷۶/۰۵	۱/۹۷۵/۶	۸۳۸/۲	۶۰/۰	۲/۲۵	-----
۲۰۰۲	۲/۸۵۰/۶۵	۲/۰۴۰/۰	۷۲۰/۰	۶۰/۰	۲/۶۵	۲۸/۰
۲۰۰۳	۳/۷۴۵/۱۵	۳/۰۸۶/۴	۵۹۶/۱	۶۰/۰	۳/۰۵	-----
۲۰۰۴	۲/۶۸۷/۲۵	۲/۱۴۷/۳	۴۷۷/۲	۵۹/۶	۳/۱۵	۹/۹
۲۰۰۵	۲/۶۱۲/۱۵	۲/۲۰۲/۲	۳۵۷/۰	۴۹/۷	۲/۹۵	-----
۲۰۰۶	۲/۵۳۴/۵	۲/۲۵۷/۰	۲۳۷/۰	۵۰/۰	-----	۰/۵
۲۰۰۷	۲/۵۰۳/۱۵	۲/۳۴۰/۰	۱۲۰/۰	۴۰/۰	۲/۹۵	۰/۲
۲۰۰۸	۲/۴۲۳/۹	۲/۳۸۰/۰	۰	۴۰/۰	۳/۹۰	۰
۲۰۰۹	۲/۵۸۳/۹	۲/۵۵۰/۰	۰	۴۰/۰	۳/۹۰	۰
۲۰۱۰	۲/۸۰۳/۸	۲/۷۷۵/۰	۰	۳۰/۰	۳/۸۰	۰
۲۰۱۱	۳/۰۲۹/۲۲	۳۰/۰۰۰/۰	۰	۲۵/۰	۴/۲۲۵	۰
۲۰۱۲	۳/۰۹۸/۰	۳/۰۷۵/۰	۰	۲۵/۰	۳/۰۰	۰
۲۰۱۳	۳/۱۱۵/۰	۳/۱۰۰/۰	۰	۲۰/۰	-----	۰
۲۰۱۴	۳/۱۱۵/۰	۳/۱۰۰/۰	۰	۱۵/۰	-----	۰
۲۰۱۵	۳/۱۱۰/۰	۳/۱۰۰/۰	۰	۱۰/۰	-----	۰
۲۰۱۶	۳/۱۱۰/۰	۳/۱۰۰/۰	۰	۱۰/۰	-----	۰
۲۰۱۷	۳/۱۰۷/۵	۳/۱۰۰/۰	۰	۷/۵	-----	۰
مجموع	۱۲۷/۴۱۰/۸۰۴	۷۹/۸۲۳/۴	۳۰/۸۹۷/۰	۱/۷۰۸/۲	۱۶۲/۰۷۵	۱۴/۹۹۱/۹



جدول ۲. کمک‌های امریکا به رژیم صهیونیستی از سال ۱۹۴۹-۲۰۱۹ (میلیون دلار): (Sharp: ۲۰۱۸: ۱)

سال مالی	نظامی	اقتصادی	موشک‌های دفاعی	مجموع
۲۰۱۶-۱۹۴۶	۹/۶۱۷/۷۸۶	۳۴/۲۶۵/۶۷۵	۵/۱۰۴/۸۷۴	۱۳۰/۹۸۸/۳۴۰
۲۰۱۷	۳/۱۷۵/۰۰۰	-	۶۰۰/۷۳۵	۳/۷۷۵/۷۴۰
۲۰۱۸	-	-	-	-
۲۰۱۹ (درخواست شده)	۳/۳۰۰/۰۰۰	-	۵۰۰/۰۰۰	۳/۸۰۰/۰۰۰
مجموع	۹۴/۷۹۲/۷۹۰	۳۴/۲۶۵/۶۷۵	۵/۷۰۵/۶۱	۱۳۴/۷۶۴/۰۸۰

دولت ترامپ نیز برای سال مالی ۲۰۱۹ درخواست ۳/۳ میلیارد دلار کمک خارجی در زمینه نظامی و ۵۰۰ میلیون دلار در زمینه موشک‌های دفاعی نموده است. دولت ترامپ همچنین در زمینه مهاجرت و کمک به پناهندگان^۱ (MRA) به دنبال اعطای ۵/۵ میلیون دلار به رژیم صهیونیستی است (Sharp: 2018: 2).

حمایت‌های سیاسی و دیپلماتیک

از زمان اعلام تأسیس کشور رژیم صهیونیستی در سرزمین فلسطین، واشنگتن در کنار حمایت‌های نظامی و اقتصادی عظیم - که ذکر آن گذشت - همواره به حمایت سیاسی و دیپلماتیکی از رژیم صهیونیستی نیز پرداخته است. شناسایی رژیم صهیونیستی در ۱۵ می ۱۹۴۸، تنها ۱۱ دقیقه پس از اعلام موجودیت رژیم صهیونیستی در سازمان ملل توسط هری ترومن^۲، رئیس‌جمهور وقت امریکا، اولین و مهم‌ترین حمایت سیاسی امریکا از رژیم صهیونیستی بوده است؛ چراکه نه قطعنامه سازمان ملل، برای طرح تقسیم فلسطین و نه بیانیه یک‌جانبه بن‌گورین^۳، اولین نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی، راجع به استقلال یهود، شأن بین‌المللی به رژیم صهیونیستی نداد. شناسایی ازسوی امریکا، به‌عنوان یکی از دو قطب قدرتمند جهان، آن‌هم حداقل به‌صورت نمادین، بدین معنا بود که رژیم صهیونیستی به‌عنوان یک دولت به جمع سایر دول وارد و پذیرفته شده است (عبدی، ۱۳۸۴: ۲۴). همچنین در این دوره از روابط امریکا با رژیم تازه‌تأسیس رژیم صهیونیستی که مصادف

1. Migration and Refugee Assistance (MRA)
2. Harry S. Truman
3. David Ben-Gurion

است با اولین جنگ اعراب و رژیم صهیونیستی، در اثر فشارهای امریکا به شورای امنیت در ایجاد آتش‌بس و تجدیدقوای رژیم صهیونیستی، نه‌تنها از تهدید بقای رژیم صهیونیستی جلوگیری به‌عمل آمد، بلکه شکست اعراب و اشغال ۷۷ درصد از خاک فلسطین فراهم شد. یکی دیگر از بارزترین و مهم‌ترین حمایت‌های سیاسی امریکا از رژیم صهیونیستی در مجامع بین‌المللی به‌ویژه در سازمان ملل و شورای امنیت این سازمان بوده است. امریکا تاکنون ۴۳ بار قطعنامه‌های ضد رژیم صهیونیستی را وتو کرده است. در همین پیوند، این کشور تاکنون مانع صدور ۵۷ قطعنامه درباره حمایت از حقوق فلسطین شده است. اهمیت این اقدامات امریکا زمانی مشخص می‌شود که بدانیم از تاریخ ۱۹۷۲ تا ۲۰۰۶، تعداد کل وتوهای صورت‌گرفته توسط سایر اعضا، به‌اندازه وتوهای امریکا در حمایت از رژیم صهیونیستی نیست و اینکه این وتوها بیش از نصف کل وتوهای امریکا در تاریخ مذکور است (Mearsheimer & Walt, 2007: 40). حمایت‌های سیاسی امریکا از رژیم صهیونیستی همچنین مانع از این شده است که تلاش کشورهای عربی با هدف اینکه فعالیت‌های رژیم صهیونیستی در زمینه گسترش سلاح‌های هسته‌ای در دستور کار آژانس بین‌المللی انرژی اتمی قرار گیرد، به‌ثمر برسد (درخشه و کوهکن، ۱۳۸۸: ۹۴). جانبداری از مواضع رژیم صهیونیستی در مذاکرات صلح با اعراب و هماهنگی با این مواضع، نمونه‌ای دیگر از حمایت‌های سیاسی امریکا از این رژیم است. آرون دیوید میلر^۱، یکی از شخصیت‌های مهم دولت کلینتون در مذاکرات صلح با فلسطینی‌ها، در سال ۲۰۰۵ این مسئله را این‌گونه بیان می‌کند که امریکا در اغلب موارد در جریان مذاکرات و تلاش‌های صلح به‌عنوان «وکیل رژیم صهیونیستی» عمل کرده است. به‌عنوان مثال، در جریان مذاکرات اسلو، مواضع امریکا کاملاً با رژیم صهیونیستی هماهنگ بود و از رویکرد آن درباره فرایند صلح حمایت می‌کرد. ران پونداک^۲، نماینده اصلی گروه مذاکره‌کننده رژیم صهیونیستی در اسلو نیز در این رابطه اظهار می‌دارد: "رویکرد سنتی وزارت خارجه امریکا {در این مذاکرات} این بود که همان مواضع وزیر خارجه رژیم صهیونیستی را اتخاذ کند" (Mearsheimer & Walt, 2007: 47-48). حمایت‌های دیپلماتیکی امریکا از رژیم صهیونیستی در موارد دیگر نیز نمایان است. برای مثال، از زمان تشکیل رژیم صهیونیستی (۱۹۴۸)، امریکا تلاش بسیار کرده است تا پذیرش این رژیم را در سطح جهانی و منطقه‌ای بالا ببرد. تلاش‌های منطقه‌ای آن همان مذاکرات مشهور به صلح خاورمیانه است. حمایت امریکا از این سیاست (صلح خاورمیانه) از زمان کلینتون تا پایان دولت اوباما به‌طور جدی پیگیری شد و در دولت ترامپ نیز تحت



1. Aaron David Miller
2. Ron Pundak

عنوان «معامله قرن» در جریان است. اوباما (به‌خصوص در اوایل کار خود و قبل از وقوع بیداری اسلامی و شروع بحران سوریه) خواستار صلحی تمام‌عیار با هدف مشروعیت‌سازی منطقه‌ای برای رژیم صهیونیستی، نه فقط بین رژیم صهیونیستی و فلسطین، بلکه بین رژیم صهیونیستی و سوریه، رژیم صهیونیستی و لبنان و پس‌از آن عادی‌سازی روابط رژیم صهیونیستی با جهان عرب شده بود (ابراهیمی، ۱۳۸۹: ۴۳-۴۲).

در دولت ترامپ، از مهم‌ترین تصمیمات سیاست خارجی در حمایت سیاسی - دیپلماتیک از رژیم صهیونیستی، خروج از توافق هسته‌ای با ایران (برجام)، اعلام قدس به - عنوان پایتخت رژیم صهیونیستی و به رسمیت شناختن حاکمیت رژیم صهیونیستی بر منطقه اشغالی جولان بوده است (Badie, 2019). ترامپ در ۸ می ۲۰۱۸ رسماً اعلام کرد که امریکا دیگر در توافق موسوم به برجام نمی‌ماند. وی وضعیت مذاکرات برجام و اجرای آن را ضعیف خواند و آن را فاجعه‌ای برای رژیم صهیونیستی دانست و اقدام خود برای خروج از آن را خدمت بزرگی برای رژیم صهیونیستی قلمداد کرد (Yalon, 2018). از دیگر حمایت‌های کم‌نظیر دولت ترامپ در حمایت سیاسی - دیپلماتیک از رژیم صهیونیستی، اقدام وی در انتقال سفارت امریکا از بیت‌المقدس به اورشلیم بود. ترامپ در هفتادمین سالروز تأسیس رژیم صهیونیستی، دختر و داماد خود را برای مراسم افتتاحیه سفارتخانه جدید امریکا به رژیم صهیونیستی راهی کرد. این اقدام درحالی صورت گرفت که دولت‌های سابق با وجود طرفداری از رژیم صهیونیستی هیچ‌کدام اقدام یکجانبه‌ای در انتقال سفارت به اورشلیم به دلیل ترس از عواقب و تبعات منفی آن نکرده بودند (Noack, 2018). در واقع، این تصمیم اگرچه مستند به قانون مصوب کنگره بود (Congress.gov, 1995) اما هیچ‌یک از رؤسای جمهور امریکا از سال ۱۹۹۵ تاکنون آن را اجرا نکرده بودند. این اقدام چنانچه در ابتدا از سوی محافل رسانه‌ای و پس‌از آن در اظهارات برخی از مقامات امریکایی مطرح شد، در چارچوب «معامله قرن»^۱ صورت پذیرفته است. جزئیات این طرح تاکنون به درستی

۱. دولت امریکا برخی بندهای این طرح را پیش از اعلام آن به شرح زیر مشخص کرده است: ۱. کشور فلسطین با حاکمیت محدود در نیمی از کرانه باختری و کل نوار غزه تشکیل می‌شود. ۲. رژیم صهیونیستی مسئولیت امنیتی بخش اعظم کرانه باختری و گذرگاه‌های مرزی را در اختیار خود می‌گیرد. ۳. محله‌های عربی قدس شرقی به جزء بخش قدیمی این شهر به کشور فلسطین ملحق می‌شود. ۴. وادی اردن تحت سیطره نظامی رژیم صهیونیستی باقی می‌ماند. ۵. ابودیس پایتخت پیشنهادی فلسطین است. ۶. غزه به شرط موافقت حماس با خلع سلاح با کشور جدید فلسطینی ادغام می‌شود. ۷. به موجب این طرح باید رژیم صهیونیستی را به عنوان یک میهن برای ملت یهود و فلسطین را با حاکمیتی محدود به عنوان میهن فلسطینیان به رسمیت شناخت. ۸. این طرح به آوارگان فلسطینی نپرداخته است، ولی سازوکاری برای اعطای خسارت به آنان از سوی جامعه بین‌الملل تدوین می‌شود. ۹. فلسطین و اردن مشترکاً بر مقدسات شهر قدس نظارت می‌کنند.

مشخص نشده است، اما برابر اقدامات وزارت خارجه امریکا در دو سال اخیر، از محورهای عمده «معامله قرن»، عادی‌سازی روابط رژیم صهیونیستی با اعراب و به‌عبارت‌بهرتر، مشروعیت‌سازی منطقه‌ای برای این رژیم است (Al-Masri, 2019).

دونالد ترامپ در سومین اقدام (در چارچوب حمایت‌های سیاسی - دیپلماتیک) خود در اول مارس ۲۰۱۹ طی پیامی بلندی‌های جولان را به‌عنوان بخشی از رژیم صهیونیستی به‌رسمیت شناخت. وی در همین رابطه اظهار داشته است: «پس از ۵۲ سال زمان آن فرا رسیده که امریکا به‌طور کامل مالکیت رژیم صهیونیستی بر بلندی‌های جولان را به‌رسمیت بشناسد که اهمیت راهبردی و امنیتی مهمی برای کشور اسرائیل و ثبات منطقه دارد.» (Taylor, 2019).

به‌طور کلی، اهتمام امریکا به حفظ امنیت رژیم صهیونیستی و گسترش‌طلبی این رژیم در منطقه غرب آسیا، بی‌نظیر است. حمایت‌های اقتصادی و نظامی، تأمین بازارهای امریکا و اروپا برای تل‌آویو، حمایت‌های سیاسی و دیپلماتیک در سطح شورای امنیت و همچنین تنظیم موازنه قدرت نظامی در منطقه به نفع رژیم صهیونیستی و ممانعت از برتری‌یافتن هریک از کشورهای منطقه در مقابل توانایی‌های رژیم صهیونیستی و بالأخره جانبداری کامل از تل‌آویو در جریان بحران و جنگ داخلی فلسطین و اعمال انواع فشارها بر رژیم‌های عرب، با هدف نزدیک‌کردن آنها به رژیم صهیونیستی، از جمله سیاست‌هایی است که امریکا در حمایت از رژیم صهیونیستی به‌عمل آورده است.

دلایل حمایت امریکا از رژیم صهیونیستی

بررسی تاریخی حمایت‌های متنوع دولت‌های مختلف امریکا از رژیم صهیونیستی، مؤلفه‌ها و ویژگی‌های خاص و عمیق‌بودن روابط آنها را نشان می‌دهد. ویژگی این روابط به‌گونه‌ای است که شاید میان هیچ دو کنشگر دولتی دیگری در جهان، چنین روابط ویژه‌ای وجود نداشته باشد. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که چرا این‌گونه است؟ و یا اینکه دلایل حمایت گسترده امریکا از رژیم صهیونیستی چیست؟ به‌طور کلی، در رابطه با ریشه‌های پیوند مناسبات امریکا و رژیم صهیونیستی و الگوی حاکم بر روابط آنها، سه دیدگاه وجود دارد: یک دیدگاه، کمک‌های امریکا به رژیم صهیونیستی و روابط خاص آنها را ناشی از فشار گروه لابی صهیونیستی طرفدار رژیم صهیونیستی در امریکا و تأثیرگذاری آن بر مراکز حساسی چون کنگره امریکا، رسانه‌های گروهی و کمپانی‌های بزرگ اقتصادی می‌داند. دیدگاه دیگر معتقد است، علت حمایت‌های امریکا از رژیم صهیونیستی و روابط منحصربه‌فرد آنها، منافع راهبردی مشترک در منطقه غرب آسیاست. سومین دیدگاه، زمینه‌های تاریخی، فرهنگ و ارزش مشترک و همچنین دلایل اخلاقی را عامل پیوند



مناسبات ویژه امریکا و رژیم صهیونیستی می‌دادند. واقعیت این است که همه این عوامل در شکل‌گیری روابط منحصره‌فرد امریکا و رژیم صهیونیستی (از زمان تشکیل جنبش صهیونیستی - که مورد حمایت مقامات امریکایی قرار گرفت و در نهایت منجر به شکل‌گیری رژیم صهیونیستی در ۱۴ می ۱۹۴۸ شد - تا به امروز) نقش داشته‌اند. به همین دلیل برای شناخت بهتر الگوی حاکم بر مناسبات امریکا و رژیم صهیونیستی، به بررسی همه این متغیرها می‌پردازیم.

نفوذ لابی‌های صهیونیستی بر فرایند سیاست‌گذاری امریکا

«گروه‌های ذی‌نفع^۱» و لابی‌ها یک بخش بسیار مهم در سیاست و دولت امریکا هستند. چنانچه امروز مشخص شده است این لابی‌ها در تمام سطوح اعم از ملی، ایالتی، بخش، شهر و منطقه عمل می‌کنند و علاوه بر قوه مقننه و مجریه، در جستجوی اعمال نفوذ بر قوه قضائیه نیز هستند. یکی از این گروه‌های ذی‌نفع و ذی‌نفوذ بسیار مهم در امریکا، لابی یهودیان امریکاست. این لابی‌ها با وجود تنوع و تکثر گروه‌های ذی‌نفع دیگر در عرصه سیاسی امریکا، به دلیل قدرت و کارایی و توانایی شکل‌بخشی به نتایج سیاست خارجی امریکا، جایگاه ویژه‌ای دارند (طباطبایی، ۱۳۸۵: ۳۵). امروزه توان تأثیرگذاری لابی طرفدار رژیم صهیونیستی به قدری بالاست که جلب حمایت یهودیان برای نامزدهای رقیب، در ایام انتخابات، بسیار ضروری است؛ چراکه حمایت قاطع آنها از هر نامزد، در پیروزی آن تأثیری اساسی دارد و به‌همین‌علت، رؤسای جمهور امریکا، به‌ویژه در چهار سال نخست حکومت خود، ناگزیرند با تمام توان از منافع رژیم صهیونیستی و یهودیان حمایت کنند (قنبرلو، ۱۳۸۷: ۱۵۲). واقعیت مذکور زمانی بیشتر جلب توجه می‌کند که بدانیم یهودیان تنها حدود ۳ درصد از جمعیت امریکا را تشکیل می‌دهند و با این حال بیش از هر گروه مذهبی یا قومی دیگر از نفوذ برخوردارند. در واقع، یهودیان با جمعیت اندک خود نزدیک به نیمی از میلیاردرهای امریکایی را تشکیل می‌دهند. مدیران اجرایی سه شبکه بزرگ تلویزیونی و چهار استودیوی بزرگ فیلم‌برداری و نیز مالکان روزنامه بانفوذ «نیویورک تایمز» یهودی هستند. همچنین گفتنی است که بیش از ۲۵ درصد روزنامه‌نگاران و ناشران نخبه، ۱۷ درصد رهبران سازمان‌های عمده خیریه و عام‌المنفعه و بیش از ۱۵ درصد کارمندان عالی‌رتبه دولت را یهودیان تشکیل می‌دهند (ایزدی، ۱۳۸۲: ۱۸۳-۱۸۲).

زمینه‌های این جایگاه منحصره‌فرد (یهودیان در جامعه و نظام سیاسی امریکا) تحت تأثیر دو متغیر شکل گرفته است؛ یکی پیوندهای هویتی نزدیک یهودیان با جامعه غالباً

مسیحی آمریکا و دیگری قابلیت‌های ویژه یهودیان در آمریکا که زمینه مناسبی برای لابی‌گری آنها فراهم کرده است (قنبرلو، ۱۳۸۷: ۱۵۱)؛ اما عامل اصلی نفوذ و قدرت‌یابی لابی‌ها یهودی آمریکا، برمبنای درک سیاست‌گذاران این رژیم شکل گرفته است؛ چراکه از ابتدای تأسیس رژیم صهیونیستی، یکی از انواع راهبردهای خاص موردنظر رهبران یهود، تکیه بر یک قدرت قوی خارجی بود. از نظر آنها کشورهای عربی تهدیدی جدی برای امنیت وجودی رژیم صهیونیستی خواهند بود. از این رو، آنها دریافتند که قدرت نظامی برای بقای رژیم مستقل و نوپای آنها ضروری است و در نتیجه درصد برآمدند برای تضمین امنیت رژیم صهیونیستی و توسعه ماشین نظامی خود، مناسبات خود را با آمریکا، به‌عنوان یک قدرت فرامنطقه‌ای، گسترش دهند (بابازاده، ۱۳۸۳: ۱۸۸-۱۸۷). بر این اساس، آنها این موضوع را درک کردند که تحقق اهداف رژیم صهیونیستی می‌تواند توسط لابی‌های یهودی امریکایی به بهترین شکل صورت پذیرد. در پی این تفکر، «شورای صهیونیست امریکایی»^۱ در سال ۱۹۵۱ شکل گرفت و به‌عنوان نماینده خارجی رژیم صهیونیستی ثبت شده است. نام این شورا در سال ۱۹۵۴ به «کمیته صهیونیست آمریکا برای امور عمومی»^۲ تغییر یافت و سپس در سال ۱۹۵۹ به نام فعلی «آپیک»^۳ تغییر نام داد (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۲۴).

لابی‌های رسمی رژیم صهیونیستی در آمریکا، شامل چند گروه فشار معدود، اما بسیار پر قدرت است که به‌طور رسمی به ثبت رسیده‌اند و اهداف خود را در تأثیرگذاری بر تصمیمات هیئت حاکمه آمریکا در رابطه با رژیم صهیونیستی اعلام و پیگیری می‌کنند؛ اما لابی غیررسمی به مجموعه‌ای از گروه‌ها و افراد گفته می‌شود که طرفدار اندیشه‌های صهیونیسم و رژیم صهیونیستی هستند. این لابی‌ها شامل رفتار جمعیت رأی‌دهندگان یهودیان آمریکا و نیز گرایش‌ها و تمایلات انتخاباتی آنها و همچنین چگونگی شکل گرفتن افکار عمومی آمریکا درباره یهودیان که به‌طور غیرمستقیم موجب نفوذ یهودیان در صحنه سیاسی و خارجی آمریکا شده است، می‌شود (اسلامی، ۱۳۸۸: ۳۱۷)؛ بنابراین، لابی صهیونیست (به‌معنای عام) نیرویی چندشاخه است که شامل رژیم صهیونیستی، گروه‌های یهودیان آمریکا و سایر گروه‌های ذی‌نفوذ طرفدار ایده صهیونیست و تشکیل رژیم صهیونیستی می‌شود. این لابی‌ها، غالباً با رویکرد ضدعربی و اسلامی در ساختار سیاست خارجی آمریکا فعالیت می‌کنند (تری، ۱۳۸۸: ۹۸). هدف اصلی آنها نیز به‌طور کلی، این است که آمریکا را متقاعد کنند که منافع مشترک و گره‌خورده با منافع رژیم صهیونیستی داشته باشد (Mearsheimer & Walt, 2007: 6-9).

1. American Zionist Council
2. American Zionist Committee for Public Affairs
3. The American Israel Public Affairs Committee (AIPAC)

از جمله گروه‌های غیررسمی طرفدار رژیم صهیونیستی «بنی بریت^۱» و «حداش^۲» هستند که می‌توان رد پای لابی‌گری آنها را در متقاعدنمودن ترامپ برای خروج از برجام نیز مشاهده کرد (B'nai B'rith International, 2018). این لابی‌ها با ادراک‌سازی علیه برنامه هسته‌ای ایران، از ایران به‌عنوان تهدیدی وجودی برای امنیت رژیم صهیونیستی یاد کرده و تقویت روابط و همکاری‌های رژیم صهیونیستی - امریکا را عاملی برای کنترل آن دانسته‌اند (Hadassah, 2015)، اما در میان گروه‌های رسمی که نقش آن بسیار در سیاست خارجی امریکا به‌خصوص در منطقه غرب آسیا، حائز اهمیت است، «کمیته امور عمومی امریکا - اسرائیل» (آیپک) مهم‌ترین و قوی‌ترین آنها محسوب می‌شود (جعفری، ۱۳۸۹: ۹۸). چنانچه بیشتر لابی‌های مستقر در امریکا مجبورند تا برای دیدار با رئیس‌جمهور امریکا التماس نمایند، اما درخصوص لابی آیپک این کاخ سفید است که باید التماس کند (ForeignPolicy.com, 2015). این لابی همواره در طول زمان‌های مختلف باتکیه‌بر نفوذ و تخصص کارشناسان خود توانسته است با اتخاذ سیاست‌های دقیق به‌عنوان مهم‌ترین لابی تأثیرگذار یهودیان باقی بماند و جایگاه خویش را به‌عنوان مهم‌ترین لابی یهودیان همواره تثبیت سازد. چنانچه آیپک در طول سالیان فعالیت خود تنها در چهار مورد شکست خورده و در مابقی موارد فعالیت خود، به پیروزی رسیده است (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۲۴).

آیپک از سال ۱۹۸۲ به بعد اولویت‌های ذیل را به‌عنوان خط‌مشی و سیاست‌های خود پذیرفته است: ۱. تأمین کمک‌های خارجی بیشتر برای رژیم صهیونیستی، ۲. همکاری راهبردی بین امریکا و رژیم صهیونیستی، ۳. به‌رسمیت‌شناختن اورشلیم (بیت‌المقدس) به‌عنوان پایتخت رژیم صهیونیستی از سوی امریکا، ۴. اتخاذ خط‌مشی‌های اقتصادی بازرگانی در جهت تأمین منافع بیشتر برای رژیم صهیونیستی (صادقی‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۱۲). آیپک و دیگر لابی‌های رژیم صهیونیستی، برای تولید خروجی‌های ملموس و مداوم در جهت اهداف خود، همواره سعی کرده‌اند دستور کارهای خود را به‌روشنی تعریف کرده، آن را به راهبرد تبدیل ساخته و سپس این راهبرد را به‌عنوان بخشی از منفعت ملی امریکا مطرح سازند (ایزدی، ۱۳۸۲: ۱۸۸). از این رو، آنها با نفوذ در قوه مجریه، قوه مقننه و مراکز فکری و رسانه‌ها (شامل وسایل ارتباط جمعی، مطبوعات، سینما، روزنامه‌ها و آنچه با اذهان عمومی جامعه امریکا مرتبط است) توانسته‌اند به این مهم نائل آیند و اهداف خود را با هدایت افکار عمومی و نیز دستگاه سیاست‌گذاری امریکا، به‌عنوان منافع ملی امریکا توجیه کنند (بابا‌زاده، ۱۳۸۳: ۱۹۵). در این میان، مهم‌ترین پایگاه لابی صهیونیستی (مخصوصاً

آپیک)، حوزه قانون‌گذاری و اجرایی امریکاست. این لابی‌ها نفوذ بسیار گسترده‌ای در کنگره امریکا دارند. این مسئله به نحوی است که افرادی که می‌خواهند در کنگره امریکا موقعیت و جایگاهی به‌دست بیاورند نباید علیه رژیم صهیونیستی حرفی بزنند و موضعی بگیرند (Mearsheimer & Walt, 2010: 5). بسیاری از اعضای کنگره و نمایندگان مجلس، در جریان مبارزه‌های انتخاباتی، از دو اهرم قدرتمند لابی‌ها، یعنی حمایت‌های مالی و تبلیغاتی، برخوردار می‌شوند (سعیدی‌نژاد، ۱۳۸۰: ۱۶۷). راهبرد لابی‌های صهیونیستی این است که از طریق اهرم‌های تبلیغاتی و مالی نگذارند مخالفین رژیم صهیونیستی یا طرفداران اعراب در انتخابات کنگره پیروز شوند. همچنین با فشارهای تبلیغاتی بر نمایندگان کنگره‌ای که همسو با منافع این رژیم عمل نکرده‌اند، موجبات به‌انزوا رفتن و شکستشان در انتخابات بعدی را فراهم می‌کنند. در همین پیوند، این لابی تاکنون سیاست‌مداران امریکایی زیادی را - همانند «پاول فابندلی^۱»، «پیت مک‌کلاسکی^۲»، «ویلیام فول برایت^۳»، «راجر چپ سون^۴» - که مواضع ضد رژیم صهیونیستی داشته‌اند، به‌انزوا کشانده و باعث شکست آنها شده است (Mearsheimer & Walt, 2010: 157-158). از این‌رو، در چند دهه اخیر، لابی‌های صهیونیستی موفق به سوق‌دادن کنگره امریکا در جهت منافع رژیم صهیونیستی و حمایت از آن در بخش‌های مختلف اقتصادی، نظامی، سیاسی و ... شده‌اند. «توماس فریدمن^۵» که یکی از حامیان شناخته شده رژیم صهیونیستی در امریکا محسوب می‌شود و در جریان دیدار نتانیاهو از کنگره امریکا در سال ۲۰۱۱ به این مسئله اشاره نمود که: «امیدوارم آقای بنیامین نتانیاهو این مسئله را درک کند که تشویق کنگره به‌خاطر سیاست‌های او نبوده، بلکه این رژیم صهیونیستی است که این تشویق‌ها را خریداری کرده و پول آن را پرداخت کرده است.» (Rosenberg, 2018).

لابی طرفدار رژیم صهیونیستی علاوه بر اعمال فشار بر کنگره، بر قوه مجریه امریکا نیز اعمال فشار می‌کنند. بخشی از تأثیر این لابی‌ها بر قوه مجریه ناشی از رأی‌دهندگان یهودی است که باوجود آنکه سه درصد جمعیت امریکا را تشکیل می‌دهند، اما حمایت‌های مالی زیادی را از کاندیداهای هر دو حزب انجام می‌دهند (Mearsheimer & Walt, 2010: 163). از این‌رو، قدرت تأثیرگذاری لابی‌های صهیونیستی در بخش‌های اجرایی امریکا (که ریاست جمهوری عالی‌ترین مقام آن محسوب می‌شود) و انتخاب ریاست‌جمهوری نیز بسیار زیاد است، به‌گونه‌ای که شکست کارتر و پیروزی ریگان در انتخابات ریاست جمهوری امریکا در

1. Paul Findley
2. Pete McCloskey
3. William Fulbright
4. Roger Jepson
5. Thomas Friedman



سال ۱۹۸۰ و همچنین شکست بوش و پیروزی کلینتون در انتخابات سال ۱۹۹۲ را به لابی صهیونیستی نسبت می‌دهند (سعیدی‌نژاد، ۱۳۸۰: ۱۶۸). با نگاهی به دوره‌های اخیر ریاست‌جمهوری بیل کلینتون، جورج دبلیو بوش و اوباما، می‌توان به نفوذ لابی‌های صهیونیستی در قوه مجریه - و تأثیرگذاری آنها بر سیاست خارجی آمریکا در منطقه غرب آسیا - پی برد. کلینتون، تحت تأثیر لابی‌های یهودی در آمریکا و همچنین حضور گسترده یهودی‌ها در کابینه وی، به شدت از رژیم صهیونیستی و فرایند صلح خاورمیانه حمایت می‌کرد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۶: ۴۲۰). به نحوی که به اعتقاد اکثر تحلیلگران، سیاست تحریم و تهدید وی در چارچوب راهبرد «مهار دوگانه»^۱ (که مبتنی بر مهار دو کشور ایران و عراق بود) در راستای منافع رژیم صهیونیستی و نه منافع راهبردی آمریکا طرح و اعمال شد (Mearsheimer & Walt, 2010: 286). طراح این سیاست، «مارتین ایندایک»^۲ سفیر سابق آمریکا در رژیم صهیونیستی و دستیار ویژه کلینتون در امور خاور نزدیک و جنوب آسیا در شورای امنیت ملی آمریکا، شخصی بود که ریاست بزرگ‌ترین و قوی‌ترین مؤسسه تحقیقات خاورمیانه‌شناسی در واشنگتن را مدتی برعهده داشت. ایندایک از طریق تحت‌الشعاع قراردادن ایران و عراق، چه از لحاظ نظامی و چه از حیث سیاسی، سیاست خارجی آمریکا را در مسیر منافع امنیتی رژیم صهیونیستی شکل داد. معروف است که این مؤسسه تحقیقاتی با حمایت مالی و نفوذ رژیم صهیونیستی در واشنگتن اداره می‌شود (اردستانی، ۱۳۹۱: ۱۲۰).

در دولت جورج دبلیو بوش و اوباما نیز روند حضور یهودیان و تأثیر لابی‌های صهیونیستی بر سیاست‌گذاری دولت آمریکا تداوم داشته است. در دوره بوش، نومحافظه‌کاران بسیاری که طرفدار رژیم صهیونیستی بودند در سمت‌های مهمی در دستگاه اجرایی آمریکا مسئولیت داشتند. از جمله این افراد می‌توان به «پاول ولفوویتز»^۳، «الیوت آبرامز»^۴، «جان بولتون»^۵، «داگلاس فیت»^۶ و بسیاری دیگر اشاره کرد (Mearsheimer & Walt, 2010: 166). در دولت اوباما، اگرچه رویکرد آمریکا تغییرات تاکتیکی به خصوص در منطقه غرب آسیا پیدا کرد و اختلافات شخصی میان وی و بنیامین نتانیاهو وجود داشت؛ اما طبق آمار حمایت‌های دولت وی از رژیم صهیونیستی، همانند دولت‌های سابق و در ابعادی به مراتب بیشتر تداوم داشت. از سوی دیگر، یهودیان زیادی در

-
1. Dual containment
 2. Martin Indyk
 3. Paul Wolfowitz
 4. Elliott Abrams
 5. John Bolton
 6. Douglas Feith

دستگاه اجرایی دولت او مسئولیت داشتند که این مهم باعث تقویت جایگاه لابی‌های طرفدار رژیم صهیونیستی شد.

به عقیده تحلیلگران ویژگی‌های منحصر به فرد دونالد ترامپ باعث شده است که دولت وی از تمامی دولت‌های پیشین آمریکا، بیشتر طرفدار رژیم صهیونیستی باشد (Preston, 2017). از جمله ویژگی‌های برجسته ترامپ آن است که اسرائیلی‌ها با خانواده او ارتباط دارند. «جارد کوشنر^۱»، داماد ترامپ، یکی از یهودیان ارتدوکسی است که دارای دیدگاه‌های محافظه‌کارانه درباره رژیم صهیونیستی است و او و خانواده‌اش تاکنون کمک‌های مالی فراوانی به رژیم صهیونیستی نموده‌اند (Entous, 2018). کوشنر، یکی از اعضای تیم ترامپ در انتخابات ۲۰۱۶ آمریکا محسوب می‌شد که حتی پیش از آنکه دونالد ترامپ به کاخ سفید راه یابد، به نفع رژیم صهیونیستی به لابی‌گری می‌پرداخته است. تباری وی با رژیم صهیونیستی برای ممانعت از تصویب قطعنامه علیه شهرک‌سازی‌های رژیم صهیونیستی در حالی مطرح است که طبق قانون ۱۷۹۹ لوگان شهروندان غیرمجاز و خصوصی در آمریکا که سمت رسمی در دولت نداشته باشند، حق مذاکره با دولت‌های خارجی را ندارند (Hemel & Posner, 2017). براین اساس، حلقه یک مرتب‌ترین ترامپ در کابینه وی ارتباط ارگانیک با رژیم صهیونیستی و صهیونیسم دارند. «مایک پنس^۲»، معاون کنونی رئیس‌جمهور آمریکا نیز یکی دیگر از افرادی است که به‌عنوان یک قهرمان در رژیم صهیونیستی شناخته می‌شود. پنس در سخنرانی‌ای در پارلمان رژیم صهیونیستی (موسوم به کنست^۳) در ۲۲ ژانویه ۲۰۱۸ اظهارات جانبدارانه‌ای از صهیونیسم و رژیم صهیونیستی انجام داد که به عقیده بسیاری از کارشناسان بی‌سابقه و بی‌نظیر بوده است (Shalev, 2018). از این رو، اکثر تیم ترامپ از قبیل: جارد کوشنر، جان بولتون، مایک پمپئو، استیون منوشین، جینا هاسپل و... از چهره‌های نئوکان سرشناس حامی صهیونیسم و رژیم صهیونیستی هستند.

در مجموع، لابی‌های طرفدار رژیم صهیونیستی، یکی از مهم‌ترین عوامل شکل‌دهی به سیاست خارجی آمریکا در قبال رژیم صهیونیستی هستند؛ اما این عامل، تنها یکی از سه متغیری است که در الگوی حاکم مناسبات آمریکا و رژیم صهیونیستی نقش داشته است. در ادامه دو متغیر دیگر بررسی شده است.

1. Jared Kushner
2. Mike Pence
3. Knesset



منافع راهبردی مشترک

یک سلسله ملاحظات راهبردی، جغرافیایی و سیاسی نیز نقش مهمی در شکل‌گیری سیاست آمریکا در قبال رژیم صهیونیستی و بر مناسبات خاص آنها دارد. بر مبنای این ایده، پیوند و ارتباط نزدیک آمریکا با رژیم صهیونیستی، با منافع راهبردی مشترک آنها در منطقه غرب آسیا مرتبط است.

با پایان جنگ جهانی دوم و به تبع آن دوقطبی شدن نظام بین‌المللی و حاکم شدن فضای جنگ سردی میان آمریکا و شوروی، سیاست‌های آمریکا نیز در قبال مسائل منطقه غرب آسیا تغییر کرد. شرایط جدید، آمریکا را بر آن داشت تا برخلاف دیدگاه عدم‌مداخله پیش از جنگ، بیش‌ازپیش خود را درگیر مسائل اقتصادی و سیاسی منطقه غرب آسیا کند (ملکی و محمدزاده ابراهیمی، ۱۳۸۹: ۱۱۰). در این مقطع، آمریکا در تعریف نظم جدید، این منطقه را بخشی از حوزه امنیتی و تأمین‌کننده منافع حیاتی خود (از قبیل دسترسی آسان به منابع عظیم نفتی و جلوگیری از نفوذ کمونیسم در این منطقه) قرار داد. همچنین اهمیت ژئوراهبردی منطقه فلسطین که پیونددهنده شرق و غرب و حلقه اتصال سه قاره اروپا، آسیا و آفریقا و نیز به‌عنوان جایگاهی به‌منظور کنترل بر کانال سوئز، اقیانوس هند، اتحاد جماهیر شوروی و نیز چاه‌های نفت منطقه حساس غرب آسیا محسوب می‌شود، توجه آمریکا را به خود جلب کرد (جعفری، ۱۳۹۱: ۵۴).

بنابراین، با تشکیل رژیم صهیونیستی (۱۹۴۸) در مراحل آغازین جنگ سرد در منطقه ژئوراهبردی فلسطین (که در منطقه حساس غرب آسیا واقع شده بود) زمینه‌های شکل‌گیری اشتراک منافع راهبردی میان آمریکا و رژیم صهیونیستی به‌وجود آمد. مهم‌ترین هدف رژیم صهیونیستی در این مقطع، تأمین امنیت وجودی و تثبیت موجودیت خود، باتوجه‌به دشمنی اعراب و حمایت شوروی از این کشورها بود. بر این اساس، رژیم صهیونیستی، پس از آنکه از حمایت‌های دولت فرانسه به جهت تقلیل قدرت فرامنطقه‌ای این کشور، نسبتاً محروم شد، سعی کرد تا با نزدیکی بیشتر به آمریکا و با برقراری روابط راهبردی با این کشور، خلأ حمایت فرانسه را جبران و تأمین امنیت خود را تضمین کند. از همین روست که به اعتقاد اکثر کارشناسان بین‌المللی، تقویت روابط آمریکا و رژیم صهیونیستی، باید باتوجه‌به تغییرات نظام بین‌المللی و با عنایت به فضای جنگ سردی میان آمریکا و شوروی تحلیل شود؛ چراکه در اوایل تشکیل رژیم صهیونیستی، آمریکا کمک قابل‌ملاحظه‌ای به رژیم صهیونیستی نکرد و حتی - به علت اختلاف نظر میان مقامات دولت آمریکا - تقاضای وام رژیم صهیونیستی تا ژانویه ۱۹۴۹ به تأخیر افتاد؛ اما پس از بحران‌های داخلی کشورهای عراق، لبنان و اردن در سال ۱۹۵۸ روند حمایت‌های آمریکا از رژیم

صهیونیستی به تدریج افزایش یافت. همچنین پس از جنگ شش‌روزه ۱۹۶۷ و در پی جنگ داخلی سال‌های ۷۱-۱۹۷۰ در اردن، زمانی که توان رژیم صهیونیستی برای جلوگیری از حرکت‌های انقلابی خارج از مرزهایش معلوم شد، کمک‌های امریکا از رژیم صهیونیستی، هفت برابر افزایش یافت (سعیدی‌نژاد، ۱۳۸۰: ۱۷۸-۱۷۷). این کمک‌ها به‌ویژه بعد از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ رژیم صهیونیستی و اعراب گسترش بیشتری یافت؛ به‌گونه‌ای که تا این زمان، هیچ کشوری به‌اندازه رژیم صهیونیستی از این کمک‌ها برخوردار نشده است (قنبرلو، ۱۳۸۷: ۱۴۸). پیروزی در این جنگ (مشهور به جنگ یوم کیپور که بازهم به پیروزی رژیم صهیونیستی در مقابل اعراب انجامید) باعث شد تا امریکا کمک‌های نظامی به رژیم صهیونیستی را هشت برابر افزایش دهد.

براین اساس، با توجه به اینکه شوروی توانسته بود از آغاز دهه ۱۹۶۰، با برقراری رابطه با بسیاری از کشورهای عربی و ایجاد پایگاه‌های زمینی، هوایی و دریایی در این کشورها و در دریای مدیترانه این امکان را برای خود فراهم سازد که ساختار منطقه را در دست گیرد، جلوگیری از نفوذ شوروی، در کنار تأمین امنیت نفت و کنترل ناسیونالیسم عربی - به‌واسطه رسیدن به دو هدف اولی در منطقه راهبردی غرب آسیا و مرکز ثقل تأمین‌کننده منافع امریکا - موجب شد تا کلیه دکترین‌های رؤسای جمهور در زمان جنگ سرد، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به این منطقه معطوف گردد (جعفری، ۱۳۹۱: ۱۶۹). مناسبات امریکا و رژیم صهیونیستی نیز، در سایه تغییرات یادشده در شرایط جنگ سردی است که به تدریج گسترش یافت و در سال ۱۹۷۹ به جهت صلح کمپ دیوید و وقوع انقلاب اسلامی در ایران (که به تغییر رژیم شاهنشاهی و به تبع آن بی‌اثر شدن دکترین دوستونی امریکا شد) تعمیق گردید. به‌طوری‌که از اواخر دهه ۷۰ میلادی به بعد، رژیم صهیونیستی بزرگ‌ترین دریافت‌کننده کمک‌های خارجی امریکا بوده است. همچنین از این زمان به بعد است که تأمین امنیت رژیم صهیونیستی در کنار حفظ امنیت انرژی، به‌عنوان دو هدف و اصل اساسی سیاست خارجی امریکا در منطقه غرب آسیا شناخته می‌شود. البته در این میان - چنانچه در بخش‌های دیگر تبیین شده است - نقش لابی‌های صهیونیستی و قرابت فرهنگی رژیم صهیونیستی و امریکا (بر مبنای ایده‌های صهیونیسم مسیحی)، در کنار منافع مشترک راهبردی است که امنیت رژیم صهیونیستی را در صدر اهداف امریکا در منطقه غرب آسیا می‌گنجاند.

از جمله منافع مشترک اتحاد امریکا و رژیم صهیونیستی در زمان جنگ سرد، می‌توان به ذکر چند مورد اشاره کرد؛ رژیم صهیونیستی به شکست حرکت‌های ناسیونالیست رادیکال در لبنان، اردن، یمن، فلسطین و ... که می‌توانست امنیت انرژی را برای اقتصاد امریکا و



متحدانش به هم بزند، کمک کرده است (درخشه و کوهکن، ۱۳۸۸: ۹۶). آمریکا و رژیم صهیونیستی، سوریه را برای چندین دهه به صورت یک متحد شوروی تحت کنترل خود نگه داشتند. نیروی هوایی آنها بر سراسر منطقه مسلط شد. پیروزی رژیم صهیونیستی در جنگ‌های پی‌درپی با اعراب که متحدان شوروی بودند، میدان آزمایش مناسبی برای تسلیحات آمریکا علیه جنگ‌افزارهای شوروی فراهم آورد. رژیم صهیونیستی به‌عنوان مجرای برای تسلیحات آمریکا به رژیم‌ها و جنبش‌های غیرمردمی همانند ایران زمان شاه، آفریقای جنوبی، نیکاراگوئه و سایر رژیم‌ها و گروه‌های مخالف شوروی بود. مוסاد با سیا و دیگر سرویس‌های امنیتی آمریکا در جمع‌آوری اطلاعات و عملیات‌های پنهانی همکاری می‌کردند (جعفری، ۱۳۸۹: ۱۲۰).

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و به‌تبع آن، پایان نظام دوقطبی جنگ سرد، همچنین با پدیدار شدن بی‌اعتباری ایدئولوژی چپ و ناسیونالیسم عربی، موجبات تقویت جناح‌های اسلامی فراهم شد. حمایت جنبش‌های اسلامی از عراق در جنگ خلیج فارس، بحران بوسنی - هرزگوین، فعالیت‌های حزب‌الله لبنان، اصول‌گرایی شیعیان ایران و عراق در پی انقلاب اسلامی در ایران، انتفاضه فلسطین و چهره افراط‌گرایی گروه‌های طالبان و القاعده هر کدام به شکل‌های گوناگونی به‌عنوان گزینه مناسبی برای جایگزینی ایدئولوژی کمونیسم و تحت عنوان دشمنان مشترک مسیحیت - یهودیت، مورد بهره‌برداری آمریکا و رژیم صهیونیستی قرار گرفت (جعفری، ۱۳۹۱: ۱۷۲ - ۱۷۱). به این ترتیب، از ابتدای دهه ۱۹۹۰ و به‌خصوص بعد از حملات یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، حمایت آمریکا از رژیم صهیونیستی و تقویت مناسبات آنها بر مبنای مبارزه با «تروریسم»، «بنیادگرایی اسلامی» و «تسلیمات کشتار جمعی» توجیه می‌شود. مزید بر این عوامل، مطرح شدن راهبردهایی از قبیل «صلح خاورمیانه^۱» و «خاورمیانه بزرگ^۲» در سیاست خارجی آمریکا (که دربرگیرنده منافع مشترک برای آمریکا و رژیم صهیونیستی بوده است) روابط راهبردی آنها را تعمیق بخشیده است. همچنین وقوع بیداری اسلامی در سال ۲۰۱۱ که تهدیدی مشترک برای آمریکا و رژیم صهیونیستی محسوب می‌شد، موجبات تشدید همکاری‌های راهبردی میان آمریکا و رژیم صهیونیستی با هدف مدیریت این انقلاب‌ها شد. در کنار عوامل سیاسی - امنیتی که مطرح شد، نقش متغیرهای اقتصادی نیز، در اتحاد راهبردی آمریکا و رژیم صهیونیستی مؤثر بوده است. پایه و اساس روابط اقتصادی متنوع آمریکا - رژیم صهیونیستی به موافقتنامه تجارت آزاد در سال ۱۹۸۵ برمی‌گردد. طی سال‌های پس

از امضای موافقت‌نامه تجارت آزاد، روابط تجاری دوجانبه رژیم صهیونیستی - آمریکا هفت برابر شده است. از این‌رو، رژیم صهیونیستی یکی از بزرگ‌ترین شرکای تجاری آمریکا در غرب آسیا محسوب می‌شود و در عین حال، مهم‌ترین بازار صادراتی رژیم صهیونیستی، امریکا است (ملکی و محمدزاده ابراهیمی، ۱۳۸۹: ۱۲۶).

بنابراین، منافع راهبردی مشترک میان آمریکا و رژیم صهیونیستی در منطقه غرب آسیا، به‌عنوان یکی دیگر از عوامل مهم در روابط منحصربه‌فرد این دو بازیگر مهم منطقه‌ای و جهانی، محسوب می‌شود. در واقع بر مبنای این دیدگاه، نقش رژیم صهیونیستی در منطقه غرب آسیا برای آمریکا، همانند نقش ژاپن در شرق آسیا و بریتانیا در اروپا برای این کشور است.

زمینه‌های تاریخی، فرهنگ و ارزش مشترک

جایگاه منحصربه‌فرد یهودیان در جامعه و نظام سیاسی آمریکا چنانچه بیان شد تحت تأثیر دو متغیر شکل گرفته است؛ یکی پیوندهای هویتی نزدیک یهودیان با جامعه غالباً مسیحی آمریکا و دیگری قابلیت‌های ویژه یهودیان در آمریکا. پیشینه تقارب فرهنگی میان آمریکا و رژیم صهیونیستی به نخستین گروه‌های مهاجر یهودی (با اخراج یهودیان از اسپانیا و کشف قاره آمریکا در سال ۱۴۹۲) به جامعه آمریکا باز می‌گردد (Marx, 1908:245). یهودیان آمریکا، از آنجاکه در جامعه اروپا و روسیه به شدت مورد آزار قرار گرفته بودند، آمریکا را به‌عنوان مدینه فاضله یاد می‌کردند و برای اولین بار حس آزادی را در آن تجربه می‌کردند. در این میان، پیوند ارزشی و دینی که میان یهودیت و مسیحیت به وجود آمده بود، باعث شکل‌گیری اندیشه «صهیونیسم مسیحی» در جامعه آمریکا شد (جعفری، ۱۳۹۱: ۱۶۲). صهیونیسم مسیحی که بخش قابل توجهی از اکثریت پروتستان‌های جامعه آمریکا را شامل می‌شود، تلفیقی است از تعالیم مسیحیت و یهودیت؛ بنابراین، از یک سو، چشم به منابع و الهیات انجیلی دارد و از سوی دیگر آموزه‌های تورات را به شدت دنبال می‌کند. این جریان با تأکید بر عهد عتیق (تورات) و مکاشفات یوحنا در عهد جدید (انجیل) معتقد است که ظهور حضرت مسیح (ع) نزدیک است و برای این واقعه مهم باید بستر لازم را فراهم ساخت و موانع را از سر راه برداشت (مظفری، ۱۳۸۶: ۹۳). آنها تجمیع یهودیان، بازگشت یهودیان به سرزمین موعود (فلسطین)، تشکیل رژیم صهیونیستی، بازسازی معابد باستانی یهودیان و مواردی از این دست را از پیش شرط‌های لازم برای ظهور حضرت مسیح (ع) می‌پندارند. از این‌رو آنها همواره در تلاش بوده‌اند که این اصل را وارد ایمان ملت آمریکا کنند که حمایت از اسرائیل اختیاری نیست، بلکه خواست الهی بوده و



ایستادگی در مقابل اسرائیل، ایستادگی در مقابل خداوند است که خشم و غضب وی را نیز به همراه دارد (عزیزخانی، ۱۳۹۰: ۱۷۱).

همچنین از دیدگاه مسیحیان صهیونیست، خداوند سرزمین اسرائیل را به فرزندان اسحاق یعنی یهودیان مسیحی داده و نه فرزندان اسماعیل که مسلمان هستند. این گروه، مسلمانان را دشمن مشترک مسیحیان و یهودیان می‌دانند و بر این اعتقادند که مسلمانان از موانع ظهور حضرت مسیح می‌باشند (قائدی، ۱۳۸۳: ۲۲ - ۱۸). بر این اساس، نمود آشکار پیوند مسیحیان و یهودیان، در نقش تاریخی ویلسون، فرانکلین روزولت و هری ترومن، رؤسای جمهور آمریکا، در برپایی جنبش صهیونیسم و در نهایت تشکیل رژیم صهیونیستی (۱۹۴۸)، پیداست. ویلسون با تاریخ، روزولت با سرزمین و ترومن با مردم رژیم صهیونیستی آشنایی داشتند. هر سه نفر، مذهب و تحقق آرمان‌های یهود و مسیحیت و همچنین جنبه اخلاقی بودن حمایت از یهودی‌ها را با یکدیگر ادغام کردند. در این میان، اگرچه رؤسای جمهور آمریکا از آدامز به بعد به یهودیان و سرزمین‌های مقدس توجه خاص داشتند، اما این ویلسون بود که مسئله یهودیان و رهایی آنها از "بی‌خانگی" را وارد سیاست آمریکا کرد. همچنین روزولت برای اولین بار فلسطین بدون اعراب را مطرح ساخت و در نهایت، ترومن نقش حیاتی خود را در تشکیل رژیم صهیونیستی به کاربرد (سعیدی‌نژاد، ۱۳۸۰: ۱۷۳ - ۱۷۲). پس از جنگ جهانی دوم و در پی آن تشکیل رژیم صهیونیستی (۱۹۴۸)، جهان غرب با تغییر رویکرد خود در قبال یهودیان و با نقد برخوردهای خشن گذشته در قبال آنها، از موجودیت رژیم صهیونیستی دفاع کرد. در جامعه آمریکا نیز به تدریج پیوند میان مسیحیان و یهودیان و ترویج اندیشه مسیحیان صهیونیست تقویت شد؛ به گونه‌ای که از دل این تحولات، جریان‌هایی با تعلقاتی یهودگرایانه و معتقد به مبانی صهیونیسم مسیحی، سر برآوردند که در دستگاه‌های سیاست‌گذاری آمریکا به‌انحای مختلف نفوذ پیدا کردند؛ اما از سال ۱۹۷۴ و با روی کار آمدن رؤسای جمهوری چون کارتر و به‌خصوص ریگان که خود را مسیحیان تازه متولد شده می‌دانستند، اهرم‌های نفوذی این جریان در دستگاه‌های سیاسی آمریکا قوی‌تر و چهره سیاست در این کشور دگرگون شد.

ریگان سخت معتقد به واقعه آرمادون و فرارسیدن آخرالزمان بود و نقش رژیم صهیونیستی را در وقایع آخرالزمانی انکارناپذیر می‌دانست. از این رو، وی تا حد زیادی از سوی نهضت‌های سیاسی - مذهبی‌ای حمایت می‌شد که خود را انجیل‌گرا یا بنیادگرا دانسته و کاملاً روی صحنه شطرنج سیاسی، در جناح راست قرار می‌گرفتند. بر این اساس، گروه‌های فشار متعددی در این دوره تشکیل شد که هدف آنها تأثیرگذاری بر تصمیمات سیاسی آمریکا به‌منظور سوق دادن هرچه بیشتر این کشور به سمت ایده‌های صهیونیسم

مسیحی بود (عزیزخانی، ۱۳۹۰: ۱۶۹). نفوذ گسترده فکری و تبلیغات وسیع صهیونیست-های مسیحی، پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، باعث شد فشارهای مردمی علیه مسلمانان امریکا برای مدتی تشدید شود. حوادث ۱۱ سپتامبر برای این گروه فرصت نوینی فراهم کرد تا با معرفی اسلام به عنوان دینی خشونت طلب، جامعه امریکا را به سمت ضدیت هرچه بیشتر با مسلمانان سوق دهند و درعین حال، با مشترک جلوه دادن تهدید اصلی مسیحیان و یهودیان، پیوند امریکا و رژیم صهیونیستی را تعمیق بخشند. همچنین وقوع این رخداد باعث جذب و به کارگیری مهره‌های نومحافظه کار (مسیحیان صهیونیست) در پست‌های کلیدی دولت جرج دبلیو بوش شد. اقدامی که باعث شد حمایت‌های امریکا از رژیم صهیونیستی از پشتوانه ایدئولوژیک قوی تری برخوردار شود؛ چراکه نومحافظه کاران (چنانچه بیان شد)، به لحاظ فکری شدیداً به امنیت رژیم صهیونیستی حساسند (قنبرلو، ۱۳۸۷: ۱۴۸).

یک بُعد دیگر دلایل پیوند عمیق امریکا و رژیم صهیونیستی که در حوزه ارزش‌های مشترک میان امریکا و رژیم صهیونیستی جای می‌گیرد، مسائل اخلاقی است. اگرچه عوامل اخلاقی در تشکیل جنبش صهیونیسم (که نهایتاً منجر به تشکیل رژیم صهیونیستی شد) نقش داشته است، اما در تداوم حمایت‌ها از رژیم صهیونیستی به نسبت عوامل دیگر، بسیار کم‌رنگ است. عواملی همچون احاطه بودن رژیم صهیونیستی به وسیله دشمنان، جریان زنده دموکراسی در این رژیم، سختی‌های قوم یهود در طول تاریخ به خاطر نداشتن سرزمین از جمله این دلایل محسوب می‌شوند (درخشه و کوهکن، ۱۳۸۸: ۱۰۰). در مجموع، باید گفت که «زمینه‌های تاریخی، فرهنگ و ارزش مشترک» میان رژیم صهیونیستی و امریکا که در اعتقادات مذهبی مسیحیان صهیونیست و نفوذ آنها در جامعه و دولت امریکا بروز یافته است، به عنوان یکی از دلایل مهم حمایت‌های امریکا از رژیم صهیونیستی (و در مقاطعی به عنوان عمده‌ترین عامل) است.

نتیجه‌گیری

بررسی تاریخی عوامل دخیل در شکل‌گیری همگرایی عمیق امریکا و رژیم صهیونیستی نشان می‌دهد، این روابط از پیش از بیانیه بالفور (۱۹۱۹) تا شکل‌گیری رژیم صهیونیستی عمدتاً بر مبنای رویکرد اخلاقی صورت گرفته است. رؤسای جمهور این دوران (توماس وودرو ویلسون، وارن هاردینگ، جان کولیدج، هربرت هوور و فرانکلین دلانو روزولت) از ایده



تشکیل سرزمین یهود که در «اعلامیه بالفور»^۱ در سال ۱۹۱۷ در انگلستان مطرح شده بود، حمایت می‌کردند. اما «هری ترومن»، رئیس‌جمهور وقت امریکا، در سال ۱۹۴۸ براساس گرایش‌های راهبردی - به علت مناسبات جنگ سرد - و همچنین با عنایت به جایگاه جامعه یهود، حمایت‌های خود را از سازمان جهانی صهیونیسم جهت رسیدن به آرمان خود (تشکیل کشور در فلسطین) معطوف داشت. با تشکیل آپیک در سال ۱۹۵۱ به‌طور رسمی نقش لابی‌های یهودی و صهیونیستی در حمایت امریکا از رژیم صهیونیستی به‌عنوان یک متغیر دیگر شکل گرفت. از این‌رو، در دولت‌های «دوایت آیزنهاور» (۱۹۶۱-۱۹۵۳)، «جان اف. کندی» (۱۹۶۳-۱۹۶۱)، «لیندون بنیز جانسون» (۱۹۶۹-۱۹۶۳)، «ریچارد نیکسون» (۱۹۷۴-۱۹۶۹) و «جرالد فورد» (۱۹۷۷-۱۹۷۴) ضمن اولویت‌یافتن منافع مشترک راهبردی، نقش لابی‌های یهودی و صهیونیستی نیز در تعمیق روابط امریکا و رژیم صهیونیستی حائز اهمیت بوده است. با آغاز دولت جیمی کارتر (۱۹۸۱-۱۹۷۷) نقش «زمینه‌های تاریخی، فرهنگ و ارزش مشترک» (صهیونیسم مسیحی) به‌عنوان یکی دیگر از متغیرهای دخیل در تعمیق روابط امریکا و رژیم صهیونیستی مطرح شد. این متغیر به‌ویژه در دولت‌های «رونالد ویلسون ریگان» (۱۹۸۹-۱۹۸۱) و جرج واکر بوش (۲۰۰۹-۲۰۰۱) به‌علت نفوذ گسترده نومحافظه‌کاران در کاخ سفید برجسته شد؛ به‌نحوی که بسیاری معتقدند حمایت امریکا در این دوران عمدتاً متأثر از این رویکرد بوده است. در دولت دونالد ترامپ (۲۰۱۷ تاکنون) نیز از این عامل به‌عنوان مهم‌ترین متغیر در بررسی روابط امریکا و رژیم صهیونیستی یاد شده است.

براین‌اساس، الگوی حاکم بر مناسبات امریکا و رژیم صهیونیستی را می‌توان به نحو ذیل عنوان نمود:

۱. از دولت «هری ترومن» (۱۹۵۳-۱۹۴۵) تا پایان دولت جerald فورد (۱۹۷۷-۱۹۷۴)، مبنای شکل‌گیری و تعمیق روابط امریکا و رژیم صهیونیستی براساس «منافع راهبردی مشترک» و سپس «نفوذ لابی‌های صهیونیستی بر فرایند سیاست‌گذاری امریکا»، بوده است.

۲. از دولت جیمی کارتر تا دولت ترامپ، متغیر «زمینه‌های تاریخی، فرهنگ و ارزش مشترک» در کنار دو عامل دیگر (لابی‌ها و منافع راهبردی مشترک) به‌صورت ترکیبی در تعمیق روابط امریکا و رژیم صهیونیستی نقش داشته است.

۳. در دولت‌های نومحافظه‌کار (رونالد ریگان، جرج واکر بوش و دونالد ترامپ) به‌ترتیب نقش «زمینه‌های تاریخی، فرهنگ و ارزش مشترک» (صهیونیسم مسیحی)، «نفوذ

لابی‌های صهیونیستی بر فرایند سیاست‌گذاری امریکا» و «منافع راهبردی مشترک» در تعمیق روابط امریکا و رژیم صهیونیستی نقش داشته‌اند.

۴. لابی‌های صهیونیستی با عنایت به پشتوانه‌های ایدئولوژیکی (صهیونیسم مسیحی) و همکاری‌های راهبردی امریکا و رژیم صهیونیستی بر مبنای منافع مشترک، در طول زمان جایگاه ویژه‌ای در سیاست‌گذاری امریکا پیدا کرده‌اند.

۵. برای فهم درست از چرایی روابط ویژه رژیم صهیونیستی و امریکا، ترکیب متغیرهای سه‌گانه (نفوذ لابی‌های صهیونیستی، منافع راهبردی مشترک، زمینه‌های تاریخی، فرهنگ و ارزش مشترک) به‌ویژه از دولت‌های کارتر (۱۹۷۷-۱۹۸۱) و ریگان (۱۹۸۱-۱۹۸۹) به این سو ضروری است.

۶. در ارزیابی وضعیت متغیرهای سه‌گانه (نفوذ لابی‌های صهیونیستی، منافع راهبردی مشترک، زمینه‌های تاریخی، فرهنگ و ارزش مشترک)، نقش پایگاه سیاسی و اجتماعی (جمهوری خواه یا دموکرات بودن) دولت‌های امریکا بسیار ضعیف است. تنها عامل مؤثر در این چارچوب، نومحافظه‌کار بودن دولت‌های جمهوری خواه است که باعث شده است تا سهم «زمینه‌های تاریخی، فرهنگ و ارزش مشترک» (صهیونیسم مسیحی) از دو عامل دیگر بیشتر شود.

جدول ۳. الگوی حاکم بر مناسبات امریکا و رژیم صهیونیستی

ردیف	رؤسای جمهور امریکا	حزب	عوامل مؤثر در تعمیق روابط امریکا و رژیم صهیونیستی (به ترتیب اولویت)
۱	هری ترومن (۱۹۵۳-۱۹۴۵)	دموکرات	رضایت جامعه منافع راهبردی مشترک یهود در امریکا
۲	دوایت آیزنهاور (۱۹۵۳-۱۹۶۱)	جمهوری خواه	نفوذ لابی‌های صهیونیستی منافع راهبردی مشترک
۳	جان اف. کندی (۱۹۶۳-۱۹۶۱)	دموکرات	نفوذ لابی‌های صهیونیستی منافع راهبردی مشترک
۴	لیندون جانسون (۱۹۶۹-۱۹۶۳)	دموکرات	نفوذ لابی‌های صهیونیستی منافع راهبردی مشترک
۵	ریچارد نیکسون (۱۹۷۴-۱۹۶۹)	جمهوری خواه	نفوذ لابی‌های صهیونیستی منافع راهبردی مشترک
۶	جرالد فورد (۱۹۷۷-۱۹۷۴)	جمهوری خواه	نفوذ لابی‌های صهیونیستی منافع راهبردی مشترک
۷	جیمی کارتر (۱۹۸۱-۱۹۷۷)	دموکرات	نفوذ لابی‌های صهیونیستی صهیونیسم مسیحی
۸	رونالد ریگان (۱۹۸۹-۱۹۸۱)	جمهوری خواه	منافع راهبردی مشترک صهیونیسم مسیحی نفوذ لابی‌های صهیونیستی



۹	بوش پدر (۱۹۹۳-۱۹۸۹)	جمهوری خواه	منافع راهبردی مشترک	صهیونیسم مسیحی	نفوذ لابی های صهیونیستی
۱۰	بیل کلینتون (۲۰۰۱-۱۹۹۳)	دموکرات	نفوذ لابی های صهیونیستی	منافع راهبردی مشترک	صهیونیسم مسیحی
۱۱	بوش پسر (۲۰۰۹-۲۰۰۱)	جمهوری خواه	صهیونیسم مسیحی	نفوذ لابی های صهیونیستی	منافع راهبردی مشترک
۱۲	باراک اوباما (۲۰۱۷-۲۰۰۹)	دموکرات	منافع راهبردی مشترک	نفوذ لابی های صهیونیستی	صهیونیسم مسیحی
۱۳	دونالد ترامپ (۲۰۱۷ تاکنون)	جمهوری خواه	صهیونیسم مسیحی	نفوذ لابی های صهیونیستی	منافع راهبردی مشترک

منابع

- اردستانی، حسین (۱۳۹۱)، تأثیر اسرائیل بر تعمیق بحران ایران و امریکا، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال نهم، شماره ۴: ۱۴۲ - ۱۰۹.
- اسلامی، محسن (۱۳۸۸)، سیاست خارجی اسرائیل، تهران: امیرکبیر.
- ایزدی، پیروز (۱۳۸۸)، روابط فراآتلانتیکی در دوره اوباما، فصلنامه راهبرد، سال هجدهم، شماره ۵۱: ۱۹۳-۱۸۱.
- بابازاده، رحیم (۱۳۸۳)، نقش آپیک در فرایند سیاست گذاری خارجی امریکا، مجله دانشکده علوم انسانی دانشگاه امام حسین (ع)، مصباح، سال سیزدهم، شماره ۵۵: ۹۷-۸۳.
- برچیل، اسکات؛ لینکلینتر، اندرو؛ دانلی، جک؛ پترسن، ماتئو؛ رویس، کریستین؛ اسمیت، یویتاک، ریچارد و ترو، جکی (۱۳۹۱)، نظریه های روابط بین الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده و روح الله طالبی آرانی، تهران: بنیاد حقوقی میزان.
- تری، جنیس (۱۳۸۸)، سیاست خارجی امریکا در خاورمیانه: نقش لابی ها و گروه های ذی نفوذ، ترجمه ارسلان قربانی شیخ نشین و رضا سیمبر، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها (سمت).
- جعفری، علی اکبر (۱۳۸۹)، منافع راهبردی مشترک و اتحاد امریکا - اسرائیل، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- جعفری، علی اکبر (۱۳۹۱)، تبیین عوامل و اهداف اتحاد راهبردی میان امریکا و اسرائیل در منطقه خاورمیانه، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال هشتم، شماره دوم: ۱۹۱ - ۱۵۳.
- درخشه، جلال و کوهکن، علی رضا (۱۳۸۸)، نگاهی نو به دلایل حمایت امریکا از اسرائیل، رهیافت انقلاب اسلامی، سال سوم، شماره ۱۰: ۹۱ - ۱۱۰.
- دهقانی فیروزآبادی، جلال (۱۳۹۶)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: سمت.

- سعیدی‌نژاد، حمیدرضا (۱۳۸۰)، چرا امریکا به اسرائیل کمک می‌کند؟، فصلنامه سیاست خارجی، سال پانزدهم، شماره: ۱۸۲-۱۶۵.
- طباطبایی، علی (۱۳۸۲)، خاستگاه‌های قدرت یهودیان امریکا، کتاب امریکا (۳): ویژه روابط امریکا - اسرائیل، تهران: ابرار معاصر.
- طباطبایی، علی (۱۳۸۵)، لابی یهودیان امریکا کارگزار تحریم ایران، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیستم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۵: ۸۳-۳۳.
- عبدی، زهرا (۱۳۸۴)، نقش ایالات‌متحده امریکا در فرایند تشکیل کشور اسرائیل، تاریخ پژوهشی، سال هفتم، شماره ۲۳ - ۲۲: ۳۲-۱.
- عزیزخانی، احمد (۱۳۹۰)، تأثیر بنیادگرایی مسیحی بر سیاست خارجی ایالات‌متحده امریکا، معرفت سیاسی، سال سوم، شماره اول: ۱۹۱-۱۶۳.
- عطایی، فرهاد و عالی، زهرا (۱۳۹۱)، رابطه ویژه امریکا و اسرائیل: پژوهشی درباره پیشینه، ماهیت و گستره این رابطه، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۴۲، شماره ۱: ۲۴۳-۲۶۹.
- قائدی، محمدرضا (۱۳۸۳)، اسلام سیاسی و جمهوری اسلامی ایران در سیاست خارجی امریکا، نگاه، سال چهارم، شماره ۴۶: ۲۲-۲۱.
- قهرمان‌پور، رحمن، (۱۳۸۳)، تکوین‌گرایی: از سیاست بین‌الملل تا سیاست خارجی، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال هفتم، شماره ۲: ۳۱۸-۲۹۹.
- قنبرلو، عبدالله (۱۳۸۷)، اسرائیل و استمرار تنش‌ها میان ایران و امریکا، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال یازدهم، شماره اول، ۱۳۵-۱۶۴.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۸)، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، تهران: سمت.
- گریفیتس، مارتین (۱۳۸۸)، دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان، ترجمه علی‌رضا طیب، تهران: نشر نی، چاپ دوم ۱۳۹۰.
- مظفری، آیت (۱۳۸۶)، مسیحیت صهیونیستی و آینده جهان، نشریه علوم سیاسی: حصون، شماره ۱۲ (۸ از ۹۲ - ۹۹).
- ملکی، محمدرضا و محمدزاده ابراهیمی، فرزاد (۱۳۸۹)، روابط ویژه ایالات‌متحده - اسرائیل و سیاست خاورمیانه‌ای دولت باراک اوباما، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال دوم، شماره سوم: ۱۳۶ - ۱۰۷.
- محمدی نجم، حسین، یزدان‌پناه، محمد (۱۳۹۳)، متغیرهای مؤثر در فرایند تصمیم‌گیری، جهت مداخله نظامی در سیاست خارجه امریکا پس از جنگ سرد، مجله سیاست دفاعی، سال ۲۲، شماره ۸۷: ۲۴۳-۲۷۷.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.



- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۶)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۲)، نظریه سازه‌نگاری متعارف و پژوهش در روابط بین‌الملل و استلزامات پژوهشی، دوفصلنامه پژوهش سیاست نظری، شماره دوازدهم: ۲۰-۱.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۷)، مبانی نظری تبیین و تحلیل سیاست خارجی، تهران: سمت.
- وایل، ام. جی سی (۱۳۸۳)، سیاست و حکومت در آمریکا، ترجمه قربانعلی گنجی، تهران: قومس.

- Al-Masri, H. (2019). How Palestinians may indirectly help implement Trump's 'deal of the century'. Retrieved from <https://www.middleeasteye.net/opinion/how-palestinians-may-indirectly-help-implement-trumps-deal-century>

- Badie, D. (2019). Why Trump's recognition of the Golan Heights as Israeli territory matters. Retrieved from <http://theconversation.com/why-trumps-recognition-of-the-golan-heights-as-israeli-territory-matters-114132>

- Boekle, H., Rittberger, V., & Wagner, W. (1999). Norms and Foreign Policy: Constructivist Foreign Policy Theory. *Tübinger Arbeitspapiere Zur Internationalen Politik Und Friedensforschung*, 34. Retrieved from <https://publikationen.uni-tuebingen.de/xmlui/handle/10900/47193>

- B'nai B'rith International. (2018). B'nai B'rith International Welcomes President's Announcement Aimed At Preventing Iran From Attaining Nuclear Weapons. [online] Available at: <http://www.bnaibrith.org/press-releases/bnai-brith-international-welcomes-presidents-announcement-aimed-at-preventing-iran-from-attaining-nuclear-weapons> [Accessed 20 Jul. 2018].

- Coates, A. (2014). *U.S. Relationships with Iran, Israel, and Pakistan: A Realist Explanation*. Master of Arts. University of Southern Mississippi.

- Charlebois, C. (1967). *An application of Rosenau's pre-theory to the Sino-Indian and Sino-Burmese boundary disputes*. Master Degree. The University of British Columbia.

- Congress.gov. (1998). Jerusalem Embassy Act of 1995. Retrieved from <https://www.congress.gov/104/plaws/publ45/PLAW-104publ45.pdf>

- Entous, A. (2018). *Donald Trump's New World Order*. Retrieved from <https://www.newyorker.com/magazine/2018/06/18/donald-trumps-new-world-order>

- Foreign Policy. (2015). *Pro-Israel Lobby Accepts White House Briefing — On Its Own Terms*. [online] Available at: <https://foreignpolicy.com/2015/07/31/pro-israel-lobby-accepts-white-house-briefing-on-its-own-terms/> [Accessed 20 Jul. 2018].

- Hadassah, The Women's Zionist Org of America. (2015). Iran. [online] Available at: <http://www.hadassah.org/advocate/policy-statements/iran.html> [Accessed 20 Jul. 2018].

- Hemel, D., & Posner, E. (2017). Opinion | Why the Trump Team Should Fear the Logan Act. Retrieved from <https://www.nytimes.com/2017/12/04/opinion/trump-team-flynn-logan-act.html>



- March, J., & Olsen, J. (1998). *The Institutional Dynamics of International Political Orders*. *International Organization*, 52(4), 943-969. doi: 10.1162/002081898550699
- Marx, A. (1908). The Expulsion of the Jews from Spain. *The Jewish Quarterly Review*, Vol. 20, No. 2 . Retrieved from <http://www.jstor.org/stable/1450856>
- Mearsheimer, J., & Walt, S. (2010). *The Israel lobby and U.S. foreign policy*. New York: Farrar, Straus and Giroux.
- Milbrath, L. (1967). "Interest Groups and Foreign Policy," in *Domestic Sources of Foreign Policy*, ed. James Rosenau (New York: The Free Press)
- Noack, R. (2018). *Trump's embassy move has triggered deadly protests. These maps explain why*. Retrieved from https://www.washingtonpost.com/news/world/wp/2018/05/14/trumps-embassy-move-to-jerusalem-is-controversial-these-3-maps-explain-why/?noredirect=on&utm_term=.b58d9a2f9aed
- Preston, K. (2017). Trump 'most pro-Zionist' president in US history: Analyst [In person]. Retrieved from <https://www.presstv.com/Detail/2017/12/07/544778/US-Trump-Palestine-Israel-Jerusalem-Quds-Preston>
- Ravid, Barak. August 16, 2007. "Israel, U. S. formally sign new defense aid agreement." *Haaretz*. Retrieved from, <https://www.haaretz.com/1.4962896>
- Rosenau, J. (1971). *The scientific study of foreign policy*. New York: Nichols Pub. Co.
- Rosenau, J. (1966). "Pre-theories and Theories of Foreign Policy." In *Approaches to Comparative and International Politics*, edited by R. Barry Farrell, table ٦, ١, ١٣٣. Evanston, Ill.: Northwestern University Press, .
- Rosenberg, M. (2018). *The "Pro-Israel" Right Loses It*. Retrieved from https://www.huffingtonpost.com/mj-rosenberg/the-proisrael-right-loses_b_1153885.html
- Ruebner, J. (2012). *U.S. Military Aid to Israel: Policy Implications & Options*. Retrieved from https://uscpr.org/archive/downloads/Policy_Paper_print.pdf
- Shalev, C. (2018). *Mike Pence's Zionist sermon at Knesset casts him as Hero of Israel, Horseman of Trumpocalypse*. Retrieved from <https://www.haaretz.com/israel-news/.premium-mike-pence-s-zionist-sermon-at-knesset-casts-him-as-hero-of-israel-1.5751409>
- Sharp, J. (2018). *U.S. Foreign Aid to Israel*. Washington, D.C.: US Congress. Retrieved from https://www.everycrsreport.com/files/20180410_RL33222_45cc775a4a3ecd6ea838ca6339e79ff0eb08d22b.pdf
- Sharp, J. (2017). *U.S. Foreign Aid to Israel*. Washington, D.C.: US Congress. Retrieved from <http://thehill.com/images/stories/blogs/flooraction/jan2012/crsisrael.pdf>
- Sharp, J. (2016). *U.S. Foreign Aid to Israel*. Congressional Research Service. Retrieved from <https://emetnews.org/documents/us-foreign-aid-to-israel-2016.pdf>
- Sharp, J. (2007). *U.S. Foreign Aid to Israel*. Congressional Research Service. Retrieved from https://www.everycrsreport.com/files/20070425_RL33222_ee97f8a100b2abd96b43a0f4d0cc6848e74efb26.pdf



- Sharp, J. (2006). *U.S. Foreign Aid to Israel*. Congressional Research Service. Retrieved from https://www.everycrsreport.com/files/20060105_RL33222_da0d42e940692039bff20562bd3c8ab972fc388e.pdf
- Taylor, A. (2019). No president has recognized Israel's control of the Golan Heights. Trump changed that with a tweet. Retrieved from https://www.washingtonpost.com/world/2019/03/22/no-president-has-recognized-israels-control-golan-heights-trump-changed-that-with-tweet/?noredirect=on&utm_term=.7196488572a3
- Trice, R. H. (1976). *Interest Groups and the Foreign Policy Process: U.S. Policy in the Middle East*. Sage International Series 02-027. Beverly Hills, CA: Sage
- Yalon, Y. (2018). Retrieved from <https://www.israelhayom.com/2018/05/04/israeli-president-to-germany-we-cannot-accept-irans-regional-expansion/>
- Zanotti, J. (2013). *Israel: Background and U.S. Relations in Brief*. Congressional Research Service. Retrieved from <https://fas.org/sgp/crs/mideast/R44245.pdf>

